



نگاه مختصر به اثر ربنای استاد شجریان
صفحه ۷

لباس جدید پوپولیسم ایرانی
صفحه ۸

دوهفته نامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و ادبی / سال چهارم / شماره پنجاه و نهم / نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۹۸

ترس، دموکراسی و مسئله ایران



رضانجف زاده
استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

اسپینوزا بیش از سه سده پیش در جمهوری هولاند گفته بود کشوری که اتباعش تنها از سر ترس به اسلحه دست نمی‌برند، در وضعیت صلح نیست؛ بلکه فقط در حال جنگ نیست. وی صلح را فضیلتی مبتنی بر قوّتِ ذهن می‌دانست. صلح در جمهوری با روح ناآرام و ذهن رنجور و درغلیانِ اتباع، دوام نخواهد آورد. جامعهٔ افسردگان، جامعه‌ای است فویبایی، و فویبا مُخلِ آزادی است. بر این اساس جمهوری، دولتی است که به دست انبوه خلیق آزاد تاسیس می‌شود. این حکمت نظریه انتقادی اسپینوزایی هنوز و همچنان راهبر هر گونه آرمان دموکراتیک است: مردم آزاد بیشتر با امید هدایت می‌شوند نه با ترس، اما مردم در بند بیشتر با ترس هدایت می‌شوند. مردم در حالِ ترس، برده است و مردم باامید، آزاد است. این‌گونه مفهوم «زندگی» در کانون امر سیاسی قرار می‌گیرد.

وقتی این حکمت نظریه انتقادی اسپینوزایی را در نظر بگیریم که «انسان‌ها شهروند زاده نمی‌شوند بلکه شهروند ساخته می‌شوند»، جمهوری میدانی می‌شود برای حیات فکری انتقادی. و بزرگانی چون فریدون آدمیت و مجتبی مینوی به خوبی این حکمت نظریه انتقاد اسپینوزایی را در میدان اندیشه و سیاست ایران معاصر آشکار ساخته بودند. فریدون آدمیت در فقره‌ای که یادآور حکمت جمهوری‌خواهانه ماکیاولسی و اسپینوزا است، گفته بود «در سیاست ترک عمل واجب چه بسا گناه عظیم نابخشودنی است». این راهی است برای زدودن ترس از میدان فکر سیاسی، و طبیعتاً میدان پراکسیس سیاسی نیز از همین امر مایه می‌گیرد.

نقدهای باظرافت دکتر مجتبی مینوی (۱۲۸۲-۱۳۵۵) به «فرمان» محمدرضا شاه برای نگارش «تاریخ کامل ایران» (۱۵ آذر ۱۳۴۴)، احتمالاً یکی از نهفته‌ترین مقاطع اندیشه تاریخی انتقادی در ایران معاصر است. نوشتارهای وی یکی از بارزترین نمونه‌های حضور پتانسیل گریز و گسست از قرائت ایدئولوژیک حاکم بود. نوشتارهای وی از نوعی میل پنهان دائمی برای خروج از بستر ایدئولوژی مستقر حکایت دارد. در همان سالهای صدور فرمان تالیف تاریخ کامل ایران، استادان نسخه‌شناسی چون مجتبی مینوی بدون این که به سخنان شاه بیاویزند، طرح مسئله ایران را لازمهٔ تالیف تاریخ ایران دانسته بودند و راهبردهای عملی و منسجمی برای آن پیشنهاد داده بودند. مینوی گفته بود پیش از نوشتن تاریخ کامل ایران، ابتدا باید مفهوم ایران را تعریف کنیم، و حدود جغرافیایی مملکتی که ایران خوانده می‌شود را تعیین کنیم. از دید مجتبی مینوی، تاریخ ایران را می‌بایست به‌منزله جزء لاینفک تاریخ جهان نگاه کرد، و آن را برحسب طرح تازه‌ای نوشت. تاریخ جدید ایران باید مبتنی بر اصول جدید تاریخ‌نگاری و به شکل و شیوهای جدید باشد. قدما از مفاهیم چیزی می‌فهمیدند که با فهم زمان ما تفاوت دارد، و ما باید آن‌چه را که ایشان از آن مفاهیم می‌فهمیدند کشف کنیم. آزادی در تاریخ‌نگاری و حرّیت در تاریخی‌اندیشی از ویژگی‌های فکر تاریخی مینوی است. این عضو حلقه ادبای ربیع معتقد بود که حدود عمل دولت و سرمایه‌داری رعایت آزادی در فکر و عقیده است، و اگر دولت یا سرمایه‌داری چنان سیاستی در پیش گرفت که به این حدود تعرض شد، از مشروعیت ساقط می‌شود. عقیده شخصی حرمت دارد، و موانع اجتماعی آزادی فردی، مضرتر از موانع جسمانی و مادی آزادی است. وی متفکر انتقادی «عهد ماشین»، منتقد سیطره‌گری دولت و سرمایه‌داری، و مدافع آزادی‌های فردی بود. همچون اسپینوزا از فریه‌شدن جامعه افسردگان بیزار بود و افسردگی را همزاد ترس و هر دو را مخاطره عهد ماشین می‌دانست. معتقد بود که تهدید آزادی‌ها، به انسان صدمه روحی می‌زند. «برای اینکه مردم دل‌افسرده و خشمگین نشوند، حکومت باید گاهی اموری را که متضمن ضرر مادی باشد نیز اجازه دهد. مانع‌تراشی حکومت زیانکارتر از موانع طبیعی است.» این جملات از مجتبی مینوی است نه اسپینوزا. بر پایه این دریافت از انسان به‌منزله فاعل آزاد و ذی‌حق تاریخ، اساساً نمی‌توان راه تاریخ‌نگاری مبتنی بر سوزگی و فاعلیت مردم را به تاریخ‌نگاری ایدئولوژیک شاهي فروکاست، و از این رو است که مینوی فرمان ایدئولوژیک برای تالیف تاریخ کامل ایران را به نقد کشید.



درخواست کمک ترامپ از سوئیس برای توافق با ایران



نشریه سان انگلیس در گزارشی با اشاره به اینکه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا خواهان مذاکرات مستقیم با ایران است، نوشت: دونالد ترامپ از همتای سوئسی خود برای حصول توافقی به منظور جلوگیری از آن‌چه وقوع درگیری با ایران عنوان شده، درخواست کمک کرده است. به گزارش ایسنا و به نوشته نشریه سان، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا اولی مائورر، همتای سوئسی خود را به کاخ سفید فراخواند تا از او برای حصول توافقی با ایران به منظور جلوگیری از وقوع درگیری با این کشور درخواست کمک کند.

از توافق تاجنگ

از چندجانبه‌گرایی تا یک‌جانبه‌گرایی در روابط بین الملل



این موضوع است که هردو طرف بر واژه مذاکره تاکید می‌کنند و این پیام را به افکار عمومی منتقل می‌کنند که هدف، جنگ نیست.

برخی نیز معتقدند که هیچ گونه برخورد نظامی رخ نمی‌دهد؛ زیرا که برخورد مستقیم بین ایران و آمریکا تبدیل به جنگ فراگیر و خطرناک خواهد شد و احتمال استفاده از سلاح اتمی نیز دربرخواهد داشت. از طرفی این جنگ، تمام خاورمیانه را درگیر خواهد کرد و صلح و امنیت جهانی را به خطر خواهد انداخت. در حقیقت، این گروه معتقدند اقدامات فعلی دو کشور صرفا بازدارنده است و تهدیدکننده نیست. در بیشتر موارد، حضور جنگ افزارهای نظامی نه برای جنگ بلکه تضمینی برای غافلگیری است. از سوی دیگر برخی معتقدند احتمال درگیری نظامی بین ایران و آمریکا به بیشترین میزان خود رسیده است. این احتمال به دو دلیل شدت گرفته است؛ نخست آنکه حضور نیروهای آمریکایی و ایرانی در خلیج فارس پررنگ‌تر شده است و دوم، جریان های افراطی در هردو کشور که خواستار جنگ و پایان مذاکرات هستند.

اما خلاصه کلام آنکه، در دنیایی که دیپلماسی حرف اول را می زند احتمال جنگ بسیار پایین است و با تصمیم‌گیری عقلانی و هوشمندانه و دوری از جریان‌های افراطی می توان مسائل مورد اختلاف را حل کرد.

و کشورهای اروپایی مهلت شصت‌روزه ایران را رد کردند و به گمانه‌زنی‌ها درمورد شروع جنگ دامن زدند. درمورد میزان احتمال وقوع جنگ که این روزها زیاد گفته و شنیده می‌شود، دیدگاه های متضادی وجود دارد. از یک سو، برخی معتقدند جنگ بین ایران و آمریکا از احتمال ضعیفی برخوردار است؛ زیرا که جنگ هزینه‌های نظامی بسیاری چه از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به هر دو کشور تحمیل خواهد کرد که باتوجه به شرایط فعلی، این هزینه‌ها زیان‌آور خواهد بود. باتوجه به اینکه ترامپ بیش ازاینکه یک سیاستمدار باشد یک فعال اقتصادی است، در این صورت به آسانی تن به هزینه های گزاف جنگ نخواهد داد. البته این گروه از این مسئله غافل هستند که سیاست‌های ترامپ صرفا براساس خواسته‌ها و منافع آمریکا تعریف نمی‌شود؛ بلکه این سیاست‌ها خواسته‌های متحدین و منافع آنها را نیز در نظر دارد.

از سوی دیگر جنگ به وجهه دیپلماتیک و اعتبار هردو کشور آسیب خواهد زد. همانطور که ترامپ بیان کرد که «آمریکا شروع کننده جنگ نخواهند بود ولی اگر ایران اقدامی انجام دهد اقدامات لازم را در واکنش به شروع جنگ انجام خواهند داد». در طرف دیگر سخنان روحانی که: «ما نمی توانیم میز مذاکره را ترک کنیم»، نشان‌دهنده

بر سر قدرت است که نظری کاملا متفاوت نسبت به رویکرد فعلی ایران و اتحادیه اروپا دارد و در پی یک‌جانبه‌گرایی است. رئیس‌جمهوری آمریکا از زمان روی کارآمدن در این کشور، سیاست یک‌جانبه‌گرایی را به کار گرفته و از برخی معاهدات نیز خارج شده است. وی در تاریخ ۸ می ۲۰۱۸ خروج از توافقنامه برنامه جامع اقدام مشترک (برجام) را اعلام کرد. این توافق که در زمان ریاست جمهوری اوباما منعقد شد، محدودیت فعالیت هسته‌ای ایران، لغو تحریم‌های ایران و جلوگیری از یکجانبه‌گرایی آمریکا را در دستور کار داشت. خروج ترامپ از برجام برای اعمال تحریم‌های سخت اقتصادی و در واقع، فشارهای جدید سیاسی علیه ایران، باعث شد که کابینه روحانی با راهبرد جدید سیاست خارجی مبتنی بر چندجانبه‌گرایی، وارد یک بازی بزرگ برای مقابله با این اقدام شود. ترامپ نه تنها از توافق خارج شد، بلکه تحریم ها علیه ایران را شدیدتر کرد و خواستار تحریم چند هزار نفر از مقامات و سازمان‌های ایرانی مانند سپاه شد. ترامپ نیز در تلاش است تا درآمدهای نفتی ایران را به حداقل برساند که در این صورت به یکی از اهداف خود، یعنی کاهش قدرت و دخالت ایران در منطقه نائل آید؛ چرا که دخالت ایران در منطقه را تهدیدی علیه منافع آمریکا می‌داند. از سوی دیگر حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران بعد از خروج آمریکا و اقدام به یک‌جانبه‌گرایی ترامپ، همچنان چندجانبه‌گرایی را در دستور کار قرار داده و در مذاکرات از تداوم پابندی به توافق برجام سخن می‌گفت. دراین خصوص، با توجه به گزارش‌های آژانس انرژی اتمی و مقامات اروپایی ایران به تعهدات خود پابند بوده است. در این زمینه اروپایی‌ها نیز در حمایت از ایران با ادامه مذاکرات و توافقهایی مانند اینستکس تلاش کردند تا اثر تحریم‌های آمریکا را تا حدودی کاهش دهند اما این اقدامات نه تنها موثر واقع نشد بلکه خشم آمریکا و تشدید تحریم‌ها را در پی داشت. باین وجود، اروپایی‌ها نیز به این مسئله آگاه هستند که سود حمایت از آمریکا بیشتر از سود مذاکره با ایران خواهد بود.

در نهایت، روحانی در سخنرانی اخیر خود یک مهلت شصت روزه برای مقابله با تحریم‌ها معین کرد که در صورت عدم پیگیری و تضمین منافع ایران از برجام، ایران غنی‌سازی را به بالاتر از سطح مورد توافق برجام خواهد رساند. از سوی دیگر، ترامپ پس از سخنرانی حسن روحانی تحریم‌های جدیدی علیه صادرات فلزی ایران اعمال کرد

افسانه دانش
ارشدروابط بین الملل ۹۶



سال های ۲۰۰۱ پس از ۱۱ سپتامبر و در سال ۲۰۱۶ پس از انتخاب دونالد ترامپ به عنوان چهارم و پنجمین رئیس‌جمهور آمریکا، اتحادیه اروپا و ایران از نفوذ یک‌جانبه‌گرایی آمریکا در منطقه ناراضی بوده‌اند و در تلاش هستند تا اثرات منفی یک‌جانبه‌گرایی آمریکا را کاهش دهند. علی‌رغم چنین شرایطی، اتحادیه اروپا جهت حل و فصل بحران هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران، راه حل دیپلماتیک را بر پیگیری سخت‌افزاری آن ترجیح داد و با صدور بیانیه تهران، روند مذاکرات با ایران را آغاز کرد. اتحادیه اروپا نسبت به آمریکا به مراتب روابط کم‌تنش‌تری را با ایران تجربه کرده است. تا سال ۲۰۰۶ اتحادیه اروپا، اقدام به وضع تحریم‌های اقتصادی علیه ایران نکرده بود و پس از ۱۱ سپتامبر نیز، این نهاد هرگز هم‌راستا با دولت بوش به ایران به چشم محور شرارت ننگریست. بلکه برعکس، خاویر سولانا با ایران بر سر مسئله تروریسم و صلح در غرب آسیا به مذاکره نشست. در همین دوره شرکت توتال فرانسه مبادلات عظیمی در بخش نفت ایران انجام داد. علاوه بر این در اجرای تحریم‌های اتحادیه اروپا محدودیت‌های بانکی بر معاملات شخصی، دیپلماتیک، کشاورزی و غیره اعمال نمی‌شد. حتی در اوج تحریم‌ها، اتحادیه اروپا حاضر بود حق ایران در غنی‌سازی هسته‌ای را به رسمیت بشناسد. در کل، یکی از اصول عمده سیاست خارجی مشترک ایران و اتحادیه اروپا، جلوگیری از یک‌جانبه‌گرایی واشنگتن در منطقه است.

با روی کار آمدن حسن روحانی، چندجانبه‌گرایی به عنوان رویکرد جدید سیاست خارجی ایران اتخاذ شد. حسن روحانی با امید بهبود وضعیت ایران در جهان، سیاست خارجی متفاوتی نسبت به سلف خود در پیش گرفت. نگرش او مبتنی بر همکاری در جهت حل مسائل و تهدیدات بین المللی بود؛ چرا که وی معتقد بود اگر فضای سیاسی در روند مشارکت قرار گیرد در آن صورت حل بحران‌های منطقه ای آسان‌تر خواهد بود و به همین نحو قدرت منطقه ایران نیز تقویت می‌گردد. یکی از جنبه‌های مهم چندجانبه‌گرایی در همکاری با اتحادیه اروپا، در انعقاد برجام تجلی می‌یابد.

در سوی دیگر در ایالات متحده آمریکا، رئیس‌جمهوری

حکایت دل‌فرب‌فدرالیسم‌درایران

خود، به عنوان بخشی از تمدن ایران به خود ضمیمه می‌ساخت. از سویی، برای اهدای امتیاز اداره خودمختارانه، در ابتدا نیازمند به وجود برخی بسترها است. در ایران، زیربنای شکل‌گیری فتودالیسم مشابه اروپا وجود نداشته است و لاجرم، بسترهای اداره خودمختاری توأمان با تبعیت از قدرت مرکزی شکل نگرفته است. با فرض نبود معایب فدرالیسم، در چنین شرایطی برای واگذاری قدرت به نهادهای محلی، در ابتدا نیازمند تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی هستیم؛ که اگر نیک بنگریم، چنین مسئله‌ای در ساختار حکمرانی فعلی ایران وجود نداشته است.

علاوه بر آن و در نبود تقسیم‌بندی‌های پیشینی، ساختار دولت فدرال بر تقسیم‌بندی‌های قومی و نژادی اتکا خواهد داشت. اگر به پاره‌ای از تجربه تاریخی این مدل توجه کنیم، نیک پیداست که فرجام آن دولت‌ها، انحلال در اثر استقلال‌طلبی قومیت‌ها بوده است. حتی به عنوان یک نمونه متأخر، عراق فدرال با خطر استقلال کردستان روبه‌رو بود. چالش اصلی آن است که در صورت شکل‌گیری فدرالیسم در ایران و تحرکات گسترده جدایی‌طلبی در میان اقوام ایرانی، آیا دولت فدرال ایران با حدود و ثغور فعلی در آینده باقی خواهد ماند؟ جان کلام آن که نمی‌توان ویژگی مثبت حکمرانی فدرال را نادیده گرفت، اما این اوصاف و خصایص و ساختارها را نایستی به صورت یک مدل عام و جهان‌شمول در نظر گرفت. ایران بیش از آنکه به فدرالیسم برای دستیابی به بهترین شیوه حکمرانی نیازمند باشد، به ایجاد یک دولت قدرتمند با دغدغه‌های ملی نیازمند است.

تبعیت تمام و کمال آن از دولت مرکزی را مانعی در برابر تحمیل اراده حزب به تمامی اقوام می‌دانست. از طرف دیگر، دولت‌های محلی با خودمختاری در تصویب قوانین و همچنین خودمختاری در سیستم بودجه‌ریزی و هزینه‌کرد، از کیفیت بهتری در حکمرانی نسبت به دولت مرکزی برخوردارند. وانگهی، دولت مرکزی عهده‌دار تصمیم‌های مهم و مرتبط با منافع عالی ملی نظیر سیاست خارجی، اعلان جنگ و همچنین حفاظت و حمایت از مولفه‌های هویت ملی است.

ایران و فدرالیسم

تمامی اوصاف فوق، چنین در ذهن تداعی می‌گردد که شیوه حکمرانی فدرالی دارای مزیت‌های فراوان و معایب اندک است. نیز آن که چونان کشورهای مثال‌زده، ایران نیز از اقوام مختلف و گوناگونی فرهنگ‌ها برخوردار است، در نتیجه با اعمال این شیوه بر ایران، می‌توان به یک جامعه پلورالیسته دست یافت.

وانگهی، اگر نیک به چگونگی شکل‌گیری فدرالیسم در کشورهای دیگر و چگونگی تاسیس این شیوه حکمرانی در ایران بپردازیم، به چند تفاوت پی خواهیم برد. نخست آنکه، تاسیس ایران و قدمت آن تفاوت فاحشی با آلمان و یا آمریکا دارد. کشورهای مزبور، از پیوستن واحدهای سیاسی مجزا با ساختار و فرهنگ متفاوت تشکیل شده‌اند. در حالی که اقوام و یا گروه‌های ساکن در ایران، هیچگاه از چنین پیشینه‌ای برخوردار نبوده‌اند. اگر نگاهی به تاریخ ایران بیاندازیم، مولفه‌های فرهنگی هویت ملی ایران به نحوی بوده که اقوام بیگانه را با تحولی شگرف، با وجود حفظ برخی ویژگی‌های بدوی

قانون‌گذاری محلی، به واحدهای سیاسی پیشین واگذار شد. نظیر این مدل از اتحاد را می‌توان در تشکیل رایش دوم و اتحاد شاهزاده‌نشین‌های آلمان مشاهده کرد. از سویی، نحوه اتحاد ایالات متحده نیز، روندی مشابه داشته است و کشور فعلی، در اثر مذاکرات طولانی و تقسیم قدرت و امتیازات حکمرانی در میان ایالات مختلف شکل گرفته است. وانگهی، علاوه بر تفاوت در ساخت حاکمیت سیاسی واحدهای متحدشده، می‌توان تفاوت‌های فرهنگی و نژادی را در آن‌ها یافت؛ به گونه‌ای که در واحدهای شمالی و واحدهای جنوبی، از نظر سلوک اجتماعی، باورها و سنت‌ها و حتی زبان محلی، تفاوت‌های چشمگیری مشهود است. بنابراین، واگذاری امتیازات سیاسی برای اداره واحدها، علاوه بر حفظ حدی خودمختاری سیاسی پیشین، بر تداوم سنت‌ها و باورهای اقوام نیز تاکید داشته است.

از سویی، خصیصه فدرال برای دولت‌های دموکراتیک در عصر کنونی به عنوان سدی در مقابل شکل‌گیری استبداد سیاسی محسوب می‌گردد؛ چرا که با کاهش توانایی دولت مرکزی و تقسیم وظایف حکمرانی در دست دولت‌های محلی، دست دولت مرکزی در کنترل تمامی شئون سیاسی و اجتماعی و تحمیل اراده خویش بسیار تنگ می‌گردد. در حقیقت، دولت‌های محلی، حافظ آزادی‌های فردی افراد در مقابل دست‌درازی دولت‌ها و همچنین مانع قدرت‌گیری بیش از حد دولت مرکزی هستند. شاهد مثال آن که پس از به قدرت رسیدن حزب نازی در آلمان و تشکیل رایش سوم، دولت‌های محلی منحل شد؛ چرا که آدولف هیتلر، خودمختاری این دولت‌ها و عدم



علیرضامیریدیه
کارشناسی اقتصاد۹۵

با سخنان اخیر سید محمد خاتمی، رئیس دولت اصلاحات در خصوص فدرالیسم در ایران و باورمندی به کارآمدی اداره فدرالی کشور، مجدداً مباحث مرتبط با امکان یا امتناع پیاده‌سازی فدرالیسم در ایران، مطرح گشت. موضوعی که متناسب با الگوهای موفقی مانند ایالات متحده آمریکا و جمهوری فدرال آلمان، وسوسه‌انگیز است اما بایستی تمامی جوانب آن و مشخصه‌های کشور را در نظر گرفت. این نوشتار بر آن است که پاره‌ای از اوصاف فدرالیسم و چالش‌های ایران فدرالی را بررسی کند.

برخورد نزدیک با فدرالیسم

اگر نگاهی به نمونه‌های فعلی فدرالیسم بیاندازیم، می‌توان این شیوه حکمرانی را بر مبنای نحوه تقسیم کشور، به دو دسته تفکیک نمود: دولت‌هایی که در دسته‌بندی، ویژگی‌های جغرافیایی و قومی-زبانی را در نظر گرفته و دسته دوم، دولت‌هایی که در تقسیم‌بندی، مسائل مطروح را در نظر نمی‌گیرند.

به واقع، دولت‌های دسته دوم از دیربگی و دیرسالی بیشتری برخوردار هستند اما دسته اول، به نحوی پس از بحران‌های ناشی از سقوط نظم سیاسی به منصفه ظهور رسیدند و قدمت آن‌ها فراتر از قرن بیستم نخواهد رفت. در حقیقت، تکوین دولت‌های فدرالی کهن، ریشه در اتحاد بخش‌های مجزا و مستقل در جهت تاسیس یک کشور واحد بوده‌اند و برای استحکام اتحاد مذکور، پاره‌ای از امتیازات دولت مرکزی در خصوص نحوه اداره و

دنبال راهکاری برای پذیرش مستقیم دانشجویان دکتری توسط دانشگاه‌ها هستیم



مجتبی شریعتی نیاسر، معاون آموزشی وزارت علوم با تاکید بر این که پذیرش دانشجویان دکتری باید مستقیماً توسط دانشگاه‌ها انجام شود، گفت: در حال حاضر قانون مجلس شورای اسلامی این امر را نفی می‌کند و وزارت علوم دنبال راهکاری برای حل این موضوع است.

دکتر مجتبی شریعتی نیاسر در گفت‌وگو با ایسنا، ضمن بیان این مطلب به سامان‌دهی تعداد دانشجویان دکتری در دانشگاه‌ها اشاره کرد و افزود: اساساً کنکور و آزمون‌های فعلی لزوماً معیار تعیین استعدادها برای ورود به دانشگاه در مقاطع دکترا نیست بلکه کنکور در دوره دکتری صرفاً یک ابزار ورود به دانشگاه به شمار می‌رود. اما اینکه تعداد زیادی از دانشجویان در دوره دکتری مجاز می‌شوند؛ یعنی امکان سنجش دانشجویان توسط دانشگاه‌ها را بیشتر شدیم و تفاوتی برای برگزاری کنکور و پذیرش از طریق آزمون قائل نشدیم.

دیدبانی از منظر نوعی اتاق فکر

نگاهی به فعالیت‌های گروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی-اجتماعی



به توافق، برنامه‌ی تمام مدیران و معاونت‌ها را روی سایت قرار می‌گیرد که مخاطبان بدانند برنامه هر معاونت در سال آتی چه خواهد بود. هدف گروه مطالعات آن است که برنامه مذکور، به‌زودی روی سایت دانشگاه قرار بگیرد. در رابطه با بودجه نیز این قبیل اقدامات در دست انجام است. بودجه هر کدام از مدیران و کل معاونت اختصاص آن به بخش‌ها و تشکل‌های مختلف، به صورت شفاف مشاهده خواهد شد. انتشار جزئیات بودجه اما مطالبه‌ای است که باید از معاونت طرح و برنامه داشت که البته که قسمت معاونت فاد، بر آن است که جزئیات بودجه را منتشر کند. کار گروه کمک به معاونت‌ها برای نوشتن بودجه و ارزیابی بودجه‌ها تاسیس شده است که برای دانشجویان، مشخص گردد که معاونت‌ها چه میزان و برای چه موضوعی هزینه کرده‌اند. بایستی ذکر گردد که برای انتشار جزئیات، نیاز به مجوزهای لازم است. هدف اساسی گروه مطالعات آن است که با انتشار شفاف بودجه دانشگاه دانشجویان و کارمندان دانشگاه متوجه اندک بودن بودجه دانشگاه شوند و از میزان هزینه‌کرد دانشگاه برای موارد خدماتی آگاه گردند؛ چرا که در حال حاضر، برداشتی نامناسب از میزان هزینه‌کرد دانشگاه وجود دارد که بایستی با شفاف‌سازی اطلاعات اقدام به تصحیح آن کرد.

سیستم مدیریت اطلاعات (MIS)

سیستم مدیریت اطلاعات که در اصل در دستور کار طرح و برنامه قرار گرفته است تا اطلاعات جامع آماری دانشگاه را جمع‌آوری کند. جمع‌آوری و مدیریت اطلاعات دانشگاه در حوزه فرهنگی- اجتماعی، کاری است که از طرف معاونت طرح و برنامه به گروه مطالعات داده شده‌است تا آمارهای مختلف در بخش رفاه، سلامت، مشاوره و غیره در پنج یا شش سال اخیر جمع‌آوری شود و در سامانه قرار بگیرد. هدف اصلی از جمع‌آوری اطلاعات مذکور آن است که مدیران دانشگاه بر اساس این آمارها برنامه‌ریزی کنند؛ چراکه در صورت نبود آمار سمت و سویی که باید به طرف آن حرکت کرد، مشخص نخواهد بود.

مسائل مطرح شده در این نوشتار، به دنبال آن است که با شناسایی کارویژه‌های گروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی- اجتماعی، باب همکاری بیشتر با دانشجویان و اساتید دانشگاه را مفتوح سازد. گروه مطالعات مانند اتاق فکر است، چشم و گوش و عقل مجموعه‌ی فرهنگی-اجتماعی و دانشجویی دانشگاه است که مطالعات لازم را انجام داده و آسیب‌شناسی می‌کند و راهکار ارائه می‌دهد؛ گروه مطالعات ماهیت اجرایی ندارد بلکه فقط به بخش‌های مختلف پیشنهاد و راهکار می‌دهد. اساتید، کارمندان و به‌ویژه دانشجویان نیز می‌توانند در کارگروه‌های مشورتی شرکت کنند یا در صورت نیاز نشستی را برای گفت‌وگو و بیان موارد و نکات ترتیب دهند، تقاضای جلسه کنند، مشکلات، معایب و پیشنهادات خود را به گروه مطالعات ارائه دهند تا با بررسی علمی مشکلات توسط گروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی- اجتماعی، شاهد بهبود و افزایش بهره‌وری فرایندها در فضای دانشگاه باشیم.

دانشجویان در بحث‌های فرهنگی- اجتماعی، اقدامات لازم جهت مسئولیت‌پذیری اجتماعی و غیره در این کارگروه‌ها مورد بحث قرار گرفته‌اند.

ایده دانشگاه

با بررسی انجام گرفته، مشاهده شده است که فرایندهای مقاله‌نویسی حاکم بر آموزش عالی باعث شده تا اساتید از هم دور بیفتند و دانشکده‌ها با هم ارتباط نداشته باشند. این روند در حقیقت باعث شده است تا فضای دل‌مردای بر دانشگاه حکومت کند. در راستای حل این مشکل شاید نیاز به این باشد که بار دیگر درباره اینکه دانشگاه چه هست بحث‌هایی جدی راه بیفتد. با این اوصاف، گروه مطالعات و برنامه‌ریزی بر آن شد که دست به برگزاری برنامه‌هایی در راستای شرح هدف از تاسیس دانشگاه بزند. تا کنون، سه جلسه در قالب نقد و بررسی کتاب‌های مهم درباره دانشگاه انجام شده‌است و کتاب‌های متفکران نام‌آشنایی که راجع‌به موضوع دانشگاه پژوهش کرده‌اند مانند کانت، بوردیو، فوکو، یاسپرس بررسی شده و در زمان آتی نیز این روند ادامه خواهد یافت.

نشست‌های تخصصی دیگری با موضوعاتی مانند پزشکی‌شدن دانشگاه، محیط‌زیست و دانشگاه مسئولیت‌پذیری و دانشگاه برگزار می‌شود که از سخنرانان صاحب‌نظر در این زمینه‌ها دعوت شده است تا در این موارد، در دانشگاه به سخنرانی بپردازند.

مسئله حائز اهمیت آن است که گروه مطالعات و برنامه‌ریزی قصد انتشار نشریه‌ای به نام «ایده دانشگاه» را دارد که از ماه آتی منتشر خواهد شد. این نشریه، حول موضوع چیستی دانشگاه و آنکه دانشگاه بایستی به کدام سو برود، فعالیت خواهد کرد.

نظارت راهبردی بر تحقق اهداف اسناد بالادستی فرهنگی-اجتماعی

مجزا از طرح‌های پژوهشی، گزارش‌هایی کوتاه در بازه‌های زمانی یک هفته‌ای یا ده روزه پیرامون بررسی عملکرد معاونت‌های مدیریت انجام می‌شود. از سویی، با نظرسنجی‌هایی از دانشجویان در خصوص وضعیت تغذیه، مشاوره بهداشت، ورزش و غیره بررسی می‌شود و هر فصل یکبار نتایج آن منعکس می‌گردد. در شماره‌ی آتی «ایده دانشگاه»، گزارش‌های تمام حوزه‌های مدیریتی چاپ خواهد شد. گزارش‌ها، راهبری است با موضوع اینکه بخش‌های فرهنگی دانشگاه چه کرده‌اند، نقاط قوت و ضعفشان چیست و در آینده چه باید بکنند. انتظارات و بررسی‌ها متناسب با بسته‌های مدیرتی است که به مدیران در ابتدای روی کار آمدن یا فصلی یکبار تحویل داده شده است.

تنظیم برنامه و بودجه سالیانه معاونت فرهنگی- اجتماعی و دانشجویی

برنامه‌ی معاونت فاد بر اساس سند راهبردی دانشگاه که روی یک سری از موارد مانند مسئولیت‌پذیری اجتماعی، حقوق شهروندی، حسن تعلق به دانشگاه و مباحث محیط زیستی تاکید دارد، تهیه می‌شود. سپس برنامه جزئی شده و به مدیران تحویل داده می‌شود و پس از رسیدن

عالی در ایران محسوب خواهد شد. این اطلاعات در آینده به فیلم تبدیل و در موزه‌ی دانشگاه نگهداری خواهند شد.

مطالعات تطبیقی

مطالعات تطبیقی، موضوعی است روی مجموعه‌ی مطالعات فرهنگی و فعالیت‌های داوطلبانه کشور و دانشگاه‌های برتر دنیا انجام شده است و این موضوع تحقیقاتی در دانشگاه فردوسی توسط گروه مطالعات و برنامه‌ریزی نیز صورت گرفته است. هدف از این مطالعات، بررسی چگونگی سازوکار خدمات رفاهی و دانشجویی در دانشگاه‌های برتر جهان و ایران و تلاش برای بهبود سازوکار موجود در دانشگاه‌های بومی است.

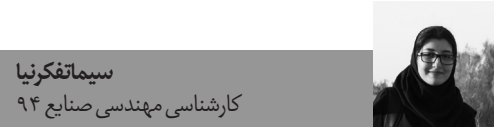
در نخستین گام، بررسی و مقایسه‌ی خدمات دانشجویی، رفاهی و خدمات مربوط به معاونت فاد دانشگاه فردوسی با پنج دانشگاه معروف ایران انجام شده و نتایجی از جمله اینکه آن‌ها چه مقدار نیرو و بودجه دارند، از چه بخش‌هایی برخوردارند، نقاط ضعف و قوتشان در چیست و این دست مسائل بدست آمد که نتایج بدست آمده در معاونت دانشگاه تطبیق داده خواهد شد.

مورد دیگری که توسط گروه مطالعات انجام شده‌است، بررسی برون‌سپاری خدمات دانشجویی مانند تغذیه، مشاوره و غیره بود تا دانشگاه دیگر خود تصدی‌گری نکند و این وظایف را به بخش خصوصی منتقل کند تا آنها با بودجه و نیروی کمتر و بهره‌وری بهتر این کار را انجام دهند. دکتر حمیدرضا کوشا، با مطالعه انواع مدل‌ها، پیشنهادهای لازم را ارائه کردند؛ طرح و مدل این ایده انجام شده اما تا کنون فقط در رابطه با تغذیه، این پیشنهادها به مرحله عملیاتی رسیده است.

تشکیل کار گروه مشورتی نظارت و ارزیابی دانشگاه

بخش دیگری از کارویژه گروه مطالعات و برنامه‌ریزی، ارزیابی نهادها و تشکلهایی است که در دانشگاه فعالیت فرهنگی و اجتماعی می‌کنند. به عنوان مثال، ارزیابی انجمن‌های علمی در دست بررسی است که در مرحله اتمام فرایند تحقیقاتی قرار دارد و در این پژوهش، از منظر آسیب‌شناسی فعالیت‌ها و کارهای آنان را مورد بررسی قرار گرفته است. این دسته از پژوهش‌ها، تنها محدود به انجمن‌های علمی نشده و در خصوص شورای صنفی نیز، تحقیقاتی دانش‌بنیان صورت گرفته است. همین‌طور ارزیابی نشریات دانشجویی به لحاظ شکلی و محتوایی در دستور کار این گروه قرار دارد و هر ساله این بررسی انجام می‌گیرد تا مسئولان فرهنگی دانشگاه نسبت به نیازهای فعالان نشریات دانشجویی، از جمله این که به چه کارگاهایی جهت بهبود فعالیت‌های خود نیاز دارند، آگاه شوند.

در زمینه‌های دیگر نیز، کارگروه‌های مشورتی وجود دارد که این بخش، متشکل از سه قسمت است: کارگروه مشورتی اساتید و اعضای هیئت علمی، کارگروه مشورتی مدیران و کارگروه مشورتی دانشجویان؛ که از فعالان هر گروه دعوت می‌شود و تقریباً هر ماه نشستی برگزار می‌گردد تا روی مسائل مهم فرهنگی- اجتماعی دانشگاه فکر و بحث شود. مواردی مانند مشکلات در مجوزها، دلایل مشارکت کم



سیماتفکرنیا
کارشناسی مهندسی صنایع ۹۴

یکی از اقدامات مهم جهت پیشرفت و بهبود عملکرد هر ارگان و نهادی، ارزیابی وضعیت عملکرد قبلی، آسیب‌شناسی دقیق و تلاش برای ارائه راهکارهایی جهت بهبود آن‌ها و در نهایت به‌کارگیری این روش‌هاست. در دانشگاه فردوسی نیز جهت بهبود فرایندها و تصحیح عیوب موجود، گروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی- اجتماعی به وجود آمد. با علم به اهمیت فلسفه وجودی این گروه به معرفی مأموریت آن و عملکردش می‌پردازیم.

افتتاح

در شهریور ماه ۱۳۹۵، با ادغام معاونت دانشجویی و فرهنگی و سنگین شدن مسئولیت‌ها، این امکان وجود نداشت که مدیران در تمامی امور از جمله امور تغذیه، خوابگاه، رفاه، مراسم، آیین‌ها، جشنواره‌های فرهنگی و غیره، دقیق شده و راهکار ارائه دهند؛ لذا نیاز بود نهادی از بالا به مسائل نگاه کند و بتواند آن‌ها را مورد بررسی قرار دهد. این گونه، ایده ایجاد نهادی با فلسفه دیدبانی، از منظر نوعی اتاق فکر به وجود آمد تا در موضوعات مختلف فرهنگی، اجتماعی و دانشجویی مطالعات لازم پیش از اقدامات را انجام دهد. در حقیقت بایستی برای معاونت نقشه راه تعیین کند؛ مشخص کند که معاونت به کدامین سمت باید حرکت کند، چه کارهایی باید انجام دهد، آسیب‌ها بر چه اساسی است و به‌طور کلی کمک‌حال مجموعه معاونت در سیاست‌های دانشگاه در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی باشد. بنابراین، در همان سال، گروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی- اجتماعی به ریاست دکتر آزاد، عضو هیئت علمی دانشکده الهیات و معارف اسلامی، تاسیس شد که به نوعی می‌توان آن را اتاق فکر فرهنگی- اجتماعی دانشگاه فردوسی نامید. دکتر آزاد به عنوان اولین رییس این گروه توانست فضایی را برای گروه فراهم کرده و نیروی انسانی موردنیاز اولیه را تخصیص دهد. وی به نوعی با انجام طرح‌های مطالعاتی منجر به شناخته‌شدن گروه و ایجاد نماد و تشکل برای آن شد. دکتر آزاد تقریباً دو سال ریاست گروه را برعهده داشته و پس از اتمام دوره ایشان، مسئولیت به دکتر روح‌الله اسلامی، عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی رسید.

فلسفه گروه مطالعات و برنامه‌ریزی، بر دیدبانی، نظارت، ارزیابی، ارائه‌ی راهکار، مرکزیت فکری، اندیشه‌ای و مطالعاتی برای مجموعه فعالیت‌های فرهنگی- اجتماعی در حال شکل‌گیری در دانشگاه استوار است در ادامه، به برخی از اقدامات و وظایف این گروه خواهیم پرداخت:

پایش و ارزیابی مستمر فضای فرهنگی-اجتماعی دانشگاه

یکی از کارویژه‌های این گروه انجام طرح‌های بلندمدت در بازه‌های زمانی یکساله یا دوساله در حوزه فرهنگی- اجتماعی است. یکی از اقداماتی که توسط این گروه انجام شده، پایش فضای فکری و اجتماعی دانشگاه‌هاست. در این زمینه طرحی با مجموعه اساتیدی از دانشگاه فردوسی ریخته شد و این اساتید، مرحله‌ی اول پایش فضای فعلی فرهنگی- اجتماعی را به صورت کمی انجام دادند. در این طرح، سؤالاتی مانند اینکه دانشجویان تا چه میزان به دانشگاه خود احساس تعلق دارند، میزان مشارکت آنان در برنامه‌های فرهنگی بر چه اساسی است، هر نهادی در دانشگاه چقدر محبوبیت دارد، دانشجویان تا چه‌میزان به این قبیل فعالیت‌ها اعتقاد دارند و چقدر مشارکت می‌کنند و غیره مطرح شد و نتایج آن نیز به‌دست آمد. لازم به ذکر است، دانشگاه فردوسی جزء نخستین دانشگاه‌ها در سطح کشور بوده که دست به انجام این قبیل پایش‌ها زده است. مرحله‌ی دوم پایش فضای فرهنگی- اجتماعی دانشگاه نیز در سال ۹۷ و ۹۸ در قالب پرسشنامه‌هایی با ۱۰۰۰ سوال از حدود ۱۵۰۰ دانشجو انجام شده که نتایج حاصل از آن، به زودی منتشر خواهد شد. با استفاده از نتایج این پژوهش‌ها کاملاً مشخص می‌شود که فضای فرهنگی- اجتماعی دانشگاه چگونه است. بنابراین، یکی از اقدامات این کارگروه پایش سالانه فضای دانشگاه است.

تجربه نگاری

در کارگروه مطالعات و برنامه‌ریزی فرهنگی- اجتماعی، تیمی تشکیل شده است تا تجربیات مدیران و دانشجویان فعال در تشکل‌ها را از زمان شکل‌گیری معاونت فرهنگی، به صورت مستند ضبط و کدگذاری کنند. این تجربه‌نگاری دوره‌های مختلف مدیریتی و جمع‌آوری اطلاعات، در آسیب شناسی متمر ثمر خواهد بود؛ چرا که می‌تواند در آینده برای درک از شرایط رونق و رکود فرهنگی در دانشگاه مورد استفاده قرار بگیرد و از سویی، به عنوان بخشی از تاریخ شفاهی آموزش

نگاه ویژه

۴

مهدی فیضی

استادیار گروه اقتصاد دانشگاه فردوسی مشهد



علوم سیاسی صحنه نزاع احزاب و کشورها برای دستیابی به قدرت است و از این رو، یکی از مهم‌ترین ابزارهای نظری برای مدل‌سازی در این حوزه نظریه بازی‌ها است. متأسفانه آکادمی علوم سیاسی در ایران به ندرت از روش‌های مدل‌سازی کُتی در پژوهش‌ها و تحلیل‌های خود استفاده می‌کند؛ در حالی که در دنیا به طوری معنادار از روش‌های تحلیل آماری در حوزه تجربی و روش‌های مدل سازی با نظریه بازی‌ها و طراحی مکانیسم در حوزه نظری استفاده می‌کنند. به طور مشخص شاخه بین رشته‌ای اقتصاد سیاسی مسائل علوم سیاسی را با رهیافت‌های اقتصادی بررسی می‌کنند. یکی از برجسته‌ترین دانشمندان این حوزه دارون عجم اوغلو، استاد ترک تبار MITاست که برای سال‌ها به همراه دوست و همکارش، جیمز رابینسون استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو، مقالات و کتاب‌های بسیاری نوشته‌اند که شاید شناخته‌شده‌ترین آن‌ها، «چرا کشورها شکست می‌خورند» باشد که چندین ترجمه از آن به فارسی موجود است. یکی از کتاب‌های کمترشناخته‌شده این دو نویسنده، «ریشه‌های اقتصادی دموکراسی و دیکتاتوری» است که ترجمه آن نیز به فارسی به قلم جعفر خیرخواهان و علی سرزعیم موجود است. این کتاب که مانند بسیاری از سایر آثار این دو نفر، حاصل پژوهش‌های جدی و مقالات منتشرشده در

مهم‌ترین ژورنال‌های علمی است، به زبان تا حد ممکن غیرتخصصی برای مخاطب عام نوشته شده است؛ اگرچه که همچنان فهم دقیق کتاب و ظرافت‌ها و یافته‌های تکان‌دهنده آن بدون آشنایی با نظریه بازی‌ها دشوار است.

پرسش اساسی دارون عجم اوغلو و جیمز رابینسون در این کتاب این است که تحت چه شرایطی امکان دارد، نظامی دیکتاتوری به نظامی دموکراتیک تبدیل شود و پایدار بماند. آنها برای پاسخ به این پرسش از نظریه بازی استفاده می‌کنند و برای پشتیبانی از نتایج مدل‌های خود از علم تاریخ کمک می‌گیرند. به طور خلاصه آنها نشان می‌دهند، گاه هزینه سرکوب اعتراضات مردمی در نظام‌های دیکتاتوری آن قدر بالا است که نمی‌توان با سرکوب، جلوی انقلاب توده‌های معترض را گرفت؛ اگر وعده امتیازدهی نیز آرامش‌بخش نباشد؛ از آنجا که اعتماد و امید کافی به تعهد دیکتاتور وجود نداشته باشد، در این صورت به نفع طبقه اقلیت فرادستان حاکم است که برای حفظ ثبات اجتماعی و از دست ندادن تمامی منافع‌شان، جامعه را در مسیر دموکراسی‌سازی قرار دهند. شاید انقلاب مردم ایران علیه شاه، نمونه کلاسیک چنین تحلیل باشد؛ انقلابی که حضور میلیونی مردم از طرفی هزینه اعتراض را کاهش داده بود و شانسِ نیز برای سرکوب آن با مشّت آهنین باقی نگذاشته بود. شنیدن صدای انقلاب مردم نیز آن قدر دیر روی داده بود که وعده آزادی و انتخابات از سوی دیکتاتور دیگر باورپذیر نبود.

نخست‌وزیر ایرلند: هم از ترامپ در کشورمان استقبال می‌کنیم هم به اعتراضات علیه او مجوز می‌دهیم

نخست‌وزیر ایرلند اعلام کرد، با وجود استقبال دولت وی از سفر دونالد ترامپ در ماه آینده میلادی به این کشور، اجازه برگزاری اعتراضات به این سفر در ایرلند را نیز می‌دهد.

به گزارش ایسنا و به نقل از پایگاه هیل، لئو وارادکار، نخست‌وزیر ایرلند تأکید کرد، برگزاری تظاهرات به هنگام اولین سفر رییس جمهوری آمریکا به ایرلند «مجاز بوده و از آن استقبال می‌شود». ترامپ قرار است در ماه ژوئن به منظور شرکت در یک نشست در دوبلین به ایرلند سفر کند. وارادکار در گفت‌وگو با خبرنگاران در پاسخ به سوالی در خصوص این که موضعش نسبت به برنامه‌ریزی شهروندان ایرلندی برای برپایی تظاهرات همزمان با سفر ترامپ به ایرلند چیست، اظهار کرد: من به آنها می‌گویم این یک دموکراسی است و اعتراضات صلح‌آمیز نیز بخشی از دموکراسی است.

بازی دموکراسی

عجم اوغلو و رابینسون برای ورود به مباحث کتاب از تجربه تاریخی چهار کشور بهره می‌گیرند که هر یک از آنها در چهار مسیر متفاوت حرکت می‌کنند: آنها با استفاده از نظریه بازی‌ها تبیین می‌کنند که چرا در بریتانیا برای سده‌ها دموکراسی پایدار وجود داشته است بدون این که کودتا (مانند شیلی) یا انقلاب (مانند فرانسه) صورت گیرد؛ چرا ساختار سیاسی کشور آرزانتین در سده بیستم با کودتاهای پی در پی، بین دموکراسی و دیکتاتوری در نوسان بود؛ چرا در سنگاپور نظام تک حزبی و دیکتاتوری بانبات بوده و حتی با عملکرد خوب اقتصادی نیز همراه بوده است و سرانجام انقلاب ماندلا چگونه توانست رژیم دیکتاتوری سرکوب‌گر آپارتاید در آفریقای جنوبی را شکست دهد و حقوق اولیه را برای سیاهان ایجاد کند. به این ترتیب یکی از یافته‌های پژوهش‌های عجم اوغلو و رابینسون این است که رابطه‌ای خطی میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی وجود ندارد؛ اگرچه توسعه سیاسی معمولاً در درازمدت با توسعه اقتصادی همراه می‌شود. شاید اگر عجم اوغلو کتابش را در این سال‌های اخیر بازنویسی می‌کرد، در بخشی ویژه به تحلیل کشور چین می‌پرداخت که مانند سنگاپور با وجود توسعه پایین سیاسی و نظام تک حزبی، توانسته رشد اقتصادی حیرت‌انگیزی را به طور پیوسته تجربه کند.

باید توجه داشت که پژوهش‌های اقتصاد سیاسی عجم اوغلو با نظریه بازی‌ها را طبیعتاً باید با وجود فرض‌ها و محدودیت‌های آن تحلیل و بررسی کرد و به همین دلیل

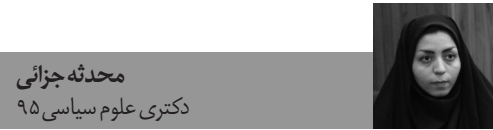
دموکراسی علیه لیبرالیسم

کارل اشمیت: مدافع رادیکال دموکراسی

فردگرایی مفرطی دچار شده است که بر اساس آن هیچ حاکم نهادی نمی‌تواند در مواقع اضطراری بذل جان از شهروندان را مطالبه نماید. به طور خلاصه اشمیت معتقد است سرکوب امر سیاسی و دولت در آموزه‌های لیبرالی در نهایت غیرممکن است و به انزوای هرچه بیشتر حیطه‌های مختلف انسانی از جمله هنر منجر می‌شود. وجه دیگر انتقاد اشمیت از لیبرالیسم و به طور کلی پارلمانتاریسم معطوف به جنبه تکنولوژیک آن است که به باور اشمیت تکنولوژی مدرن اروپایی که اغلب بر جنبه‌های اقتصادی و ماتریالیستی متمرکز بوده است، به خنثی‌سازی و سیاست‌زدایی امر سیاسی پرداخته است؛ و در نتیجه قابل نقد است.

درباره نوع دیگر دولت، دولت جهانی، اشمیت دارای رهیافت انکارباورانه است. او معتقد است اگر قرار است دولتی جهانی به وجود آید، باید دو اتفاق غیر ممکن رخ دهد. نخست حق اعلام جنگ را از موجودیت‌های سیاسی بگیرد و دیگر این که هم‌زمان این حق را خود نهادِ مدعی جهان‌شمولیت در اختیار نگیرد. در غیر این‌صورت جهان شمولی، بشیریت، جامعه غیرسیاسی شده و در یک کلام همه این شاخص‌های اساسی دوباره محو خواهد شد. اگر دولتی جهانی همه‌ی دنیا و بشیریت را دربرگیرد آن گاه هیچ موجودیت سیاسی وجود نخواهد داشت. (اشمیت، ۱۳۹۲: ۸۱). ریشه نقد دولت جهانی مشابه نقد دولت لیبرالی در اندیشه اشمیت است. در حقیقت اشمیت حذف و طرد امر سیاسی را غیر ممکن می‌داند، لذا تشکیل هر گونه جامعه‌ی سیاسی که در آن امکان ایجاد وضعیت استثنائی منتفی است، غیر ممکن می‌داند.

نقد اشمیت بر حذف دوگانه‌سازی‌های دوست-دشمن در عرصه سیاسی و در واقع ترسیم یک وضعیت ایده‌آل از جهان سیاست به معنای استبدادخواهی و یا حمایت از دولت‌های توتالیتر و تمامیت‌خواه نیست. اشمیت ازهر گونه لفاظی برای



کارل اشمیت، با تلقی ویژه از وضعیت استثناء، حاکم، زیست سیاسی شهروندان و ارتباطی که با حاکمیت می‌یابند، مدافع حکومت مطلقه خوانده شده است. این اتهامی است که اشمیت هم در زندگی شخصی در حمایت از نظام توتالیتری هیتلر و هم در نظریات خود همواره با آن مواجه بوده است. اما در این نوشتار کوتاه بر خلاف باور عمومی و با تمایز میان مفهوم لیبرالیسم و دموکراسی، تلاش می‌شود تا بر ضدلیبرالیسم بودن و نه لزوماً توتالیتر و ضددموکرات بودن کارل اشمیت تأکید شود. بازخوانی نوشته‌های گوناگون اشمیت، حکایت از آن دارد که او نه تنها مخالف دموکراسی نیست بلکه یکی از مدافعان رادیکال آن به شمار می‌رود.

اشمیت در کتاب دولت، جنبش و مردم(فولک) بر این باور است که هر اجتماع سیاسی متشکل از سه جزء دولت، جنبش و مردم است. او معتقد است ساختار اجتماع سیاسی که وی در صدد ترسیم آن است، با شکل لیبرال دموکراتیک دولت به طور معناداری متفاوت است. به باور او، این سه حوزه گرچه از یکدیگر متفاوتاند اما با یکدیگر موازی نیستند و در میان این جنبش است که مردم و دولت را در خود دارد و آن‌ها را هدایت می‌کند (اشمیت، ۱۹۳۳: ۱۱) اشاره اشمیت به مفهوم «جنبش» در مقابل اصطلاح «نهاد» است که سازوکاری دمکراتیک دارد و تأکید اشمیت بر «جنبش» در حقیقت نفی و نقد نهادهایی است که از انباشت قدرت جلوگیری به عمل می‌آورند و اینکه که به تعبیر او «انقلاب» با ظهور هیتلر به ثمر نرسسته، نیاز به «جنبش»‌های مِلّومی است که «قوم» را به صورت خویش درآورند. (طباطبایی، ۱۳۹۴) به باور اشمیت، لیبرالیسم تنها به دنبال

ترس، دموکراسی و مسئلهٔ ایران

ادامه از صفحه ۱

آزادی از ترس جزء همبسته جمهوری‌خواهی مدنی و چه‌بسا بنیادین‌ترین و بایسته‌ترین نوع آزادی است. بیهوده نیست اگر بگوییم طرح مسئله ایران نیز قائم بر همین عنصر آزادی از ترس است. مینوی، فکر تاریخی را به فکر آزادی گره می‌زند، و در پرتو نگرشی تاریخی، مسئله ایران را همان مسئله آزادی اجتماعی و سیاسی می‌داند. مینوی مُصتَح و مُورَخ بود، و حقیقت‌مندی تاریخ و متن تاریخی را به جواز هیئت حاکمه منوط نمی‌کرد. بلکه برای نوشتار نوعی نیروی درونی قائل بود که حقیقت‌مندی‌اش

با همه قدرت و تازگی، کاستی‌های خود را نیز دارد. مهم‌ترین پیش‌فرض همه مدل‌های نظریه بازی‌ها، عقلانی رفتار کردن همه بازیگران است. شاید کاربست این فرض در فضای رعب‌آلود کودتا یا سپهر احساسی فضای انقلابی، با چهره سیاه میهن و دشمن خون‌خوار، چندان ساده نباشد و به سختی بتوان از مردم انتظار داشت که در چنین موقعیت‌هایی، رفتارهای تکانشی و هیجانی نداشته باشند و تنها کاری را انجام دهند که بیشترین منفعت شخصی را برای آن‌ها یا طبقه‌شان داشته باشد. همچنین پژوهش‌های اقتصاد سیاسی عجم اوغلو در مورد روندهای دموکراسی‌سازی و رابطه توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی، به کل، نقش منابع طبیعی به خصوص نفت را نادیده گرفته است؛ درحالی که به دلیل رانت منابع طبیعی نه تنها رفتار طبقه فرادستان حاکم در کشورهای نفتی بلکه همچنین رفتار مردم نیز متفاوت است. درنهایت نقش فرهنگ و شبکه های اجتماعی نیز در پژوهش‌های عجم اوغلو مغفول مانده است. به همین دلیل است که این یافته‌ها نمی‌توانند تبیین خوبی برای تحولات یک دهه اخیر از بهار عربی در مصر و تونس و لیبی گرفته تا تحولات اخیر در کشورهای الجزایر و سودان و حتی ناآرامی های ونزوئلا ارائه کند. با این همه، مدل‌های نظری عجم اوغلو همچنان کمک بسیاری به فهم روندهای دموکراسی‌سازی و چرایی تفاوت‌های آنها می‌کند و برای دانشجویان اقتصاد و علوم سیاسی، دست‌مایه گرانسنگی برای پژوهش‌های بیشتر را فراهم می‌کند.

پیراستن هیمنه و شکوه قدرت سیاسی و یا تلطیف و نادیده انگاری آن بیزار است. او می‌خواهد جوهره سیاست که به واسطه تصمیم‌گیری حاکم در وضعیت استثنائی و در انتخاب بین دوست-دشمن رخ می‌نماید، به همان صورت زمخت و صیقل ناخورده مورد پذیرش قرار گیرد. او تلاش دولت‌های لیبرال یا آنان‌که داعیه جهان‌شمولی دارند را به سخره می‌گیرد و معتقد است که از امر سیاسی گریزی نیست. با این‌حال درباره هواداری او از نظام توتالیتر تردیدهایی وجود دارد. با دَقّت در رساله‌های منتشر شده از سوی او در سال‌های قبل از روی کار آمدن هیتلر، می‌توان به‌فراست دریافت که عناصری از دولت «توتالیتر» (اصطلاحی که بعدها به کار برده شد و در آن زمان هنوز شایع نبود) در بطن و متن آن‌ها موجود است و با نشستن هیتلر بر سریر قدرت، این عناصر و رگه‌ها بیش از پیش هویدا گشتند (طباطبایی ۱۳۹۴). اشمیت با نقد مفاهیم و تصاویر انتزاعی از دولت (لیبرالی و جهان‌شمول) معتقد بود باید بر مفهومی «انضمامی» از دولت تأکید کرد. با این همه او وجود یک موجودت سیاسی برای هر گونه آزادی فردی ضروری می‌داند. او خود دموکراسی را می‌ستاید، اما ادعای لیبرالیسم، مبنی بر این که تنها آموزه‌های لیبرالی ره به دموکراسی می‌برند، مورد پذیرش او نیست. او به دموکراسی بدون لیبرالیسم باور دارد. دموکراسی که در آن تمام ملزومات طبیعی زندگی سیاسی یعنی جنگ، خشونت و آشوب پذیرفته می‌شود، و با ایدئولوژی‌هایی چون لیبرالیسم و جهان‌شمول‌گرایی واقعیت‌ها انکار و طرد نمی‌شود. اشمیت نه تنها با اصل انتزاعی بودن دولت درپیچید بلکه معتقد بود بحرانی که کشور را فراگرفته است، ناشی از پابندی به چنین اصلی است. او برخلاف همه گفته‌ها و نوشته‌ها درباره حمایتش از نظام توتالیتری، اعتقادی عمیق به نوعی دموکراسی داشت که لزوماً از مسیر لیبرالیسم نمی‌گذرد.

دکتر مینوی گفته بود آزادی از آن نعمت‌هاست که مثل صحت و هوا، انسان متوجّه آن نمی‌شود مگر وقتی که از آن محروم باشد. مریض می‌داند که سلامت چه نعمت بزرگی است، و نعمتی که نبودن آن باعث مرض سیاسی و مرض اجتماعی ایران شده است. آزادی مدنی و آزادی سیاسی است، و حرمان از آزادی سیاسی است که ما را از کلیه اموری که باعث لَدّت بردن و تمَتّع از زندگی است محروم ساخته است. «احتضار سیاسی و اجتماعی» تقدیر جامعه افسردگان است.

جمهوری‌خواهان راستین تاریخ معاصرمان را از یاد برده‌ایم. آنان راه نقد بستارهای سلطه دولتی- سرمایه‌دارانهٔ عهد ماشین را در غُرلت و تنهایی گشودند. این راهی است که می‌تواند سوژه بی‌خوشتن امروز را به نقد بستارهای شهر سوداگر و صورت‌های تکنیکی دیجیتالش راهنمایی کند. آن‌چه طلب می‌شود دور است، اما نباید از آن مأیوس شد. اگر رسیدن به آن ناممکن بود، عقل به صحت آن اشاره نمی‌کرد، و تفکر آرزومندِ رسیدن به آن نمی‌بود.

نگاه ویژه

۵

محمدعثمانی

دکتری علوم سیاسی ۹۶



با حمله ناپلئون به امپراطوری عثمانی و سقوط آن، جهان عرب به طور خاص و اسلام به طور عام با غرب رو در رو شدند. این رویارویی جهان عرب را با جهانی نو و پیشرفته‌ای مواجه ساخت و در نتیجه سوالات بسیاری را در ذهن نخبگان و اندیشمندان جهان عرب و اسلام متجلی ساخت؛ از جمله چرا ما با آن تمدن مشعشع اکنون در افول و انحطاط تمدنی قرار داریم و غرب با دوران قرون وسطی خود، پیشرفت و تکامل یافته است؟ آنان به چه چیزی دست یافتند و به آن عمل کردند که ما از آن غافل بودیم؟ و در نهایت چه باید کرد؟ این سوالات و بسیاری دیگر، پیشرفت و تکامل را به دشوارهای بزرگ برای جهان عرب و اسلام تبدیل ساخت. در این مسیر، رهیافت‌های گوناگونی در باب پیشرفت در جهان عرب مطرح شد که شکل‌گیری حکومت‌های دموکراتیک و توجه به خواست عمومی یکی از این رهیافت‌ها بود. عده‌ای از نخبگان در صدد همسازی دین و دموکراسی بر آمدند؛ گروهی دیگر نفی دین و توجه به دستاوردهای غربی را مطرح ساختند. بسیاری دیگر در قالب اسلام‌گرایی، نفی غرب و دستاوردهای آن را پیش کشیدند و توجه به خود، داشته‌های اسلامی از بدو تکوین را مدنظر قرار دادند. در این نوشته کوتاه شاید نتوان به تمام جوانب این پدیدار دین و دموکراسی توجه کرد؛ اما با تاکید بر دوره معاصر، چالش امروز این موضوع را در جهان عرب مدنظر قرار خواهیم داد.

رابطهٔ دین و دموکراسی بسیار پیچیده است. قدر مسلم این است که اندیشه سیاسی جدید غرب که نظام‌های لیبرال-دموکراتِ کنونی بازتاب عینی آن است، ریشه در مباحث الهیاتی درون کلیسای دارد. نباید فراموش کرد که امکان گسست از دیدگاه‌های الهیاتی، به مدد الهی‌دانان و برخی افراد کلیسا صورت گرفت. اما دموکراسی صرفا بحث نظری نیست، تجربه تاریخی هم است. در مجموع تجربهٔ غرب، سازگار کردن دین و دموکراسی بوده است. سکولاریزمی که اکنون در غرب، رکن اصلی فرهنگ سیاسی را تشکیل می‌دهد، ریشه در نوزایی سدهٔ سیزدهم میلادی دارد و تفاسیرخردگرایانه از دین که به خصوص با چهره‌هایی چون توماس آکویناس صورت گرفت، به تأسیس شکل تازه از اندیشه سیاسی مجال داد. این تجربه در جهان اسلام تکرار نشده است. اغلب گمان برده می‌شود که ناکامی جهان اسلام در تأسیس نظام‌های سیاسی دموکرات، ریشه‌های کلامی و الهیاتی دارد. اما بایستی تاکید کرد که بیشتر دارای ریشه فرهنگی است. دین اسلام، به خصوص در دوران متأخر خود، فاقد آن نیروی عقلی و معنوی لازم بوده است که امکان تجدید نظر از درون آن را ممکن سازد.

تحولات دو سه سال اخیر دنیای عرب، خود تلاشی است در مسیر دموکراتیک شدن. اما ضعف فرهنگ سیاسی، ضعف نهادهای ملی و مداخلات بیرونی، این پروسه را با مشکل و اختلال دچار ساخته است. شاید بن‌بست‌های کنونی باز هم برخی را در جهان اسلام بدین نتیجه برساند که دموکراسی به دلایل کلامی و دینی امکان پاگرفتن در جهان اسلام راندارد. اما واقعیت این است که این ناکامی دلایل تاریخی و فرهنگی دارد. اسلام در خاورمیانه خود یک فرهنگ به وجود آورد، در حالیکه مسیحیت غربی در دل دو فرهنگ پرمایه جهان باستان (روم و یونان) رشد کرد. این وضعیت بر آینده این دو دین هم‌خانواده، از جمله نسبت‌شان با دموکراسی، تأثیر جدی بر جا نهاده است. ساموئل هانتینگتون، سیاست‌شناس آمریکایی، رواج نظام دموکراتیک را موج‌وار دیده است. موج اول در قرن نوزدهم به پا می‌خیزد، موج دوم پس از جنگ جهانی اول و موج سوم در دهه‌ی ۱۹۷۰. زمانی که موج سوم در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۷۰ از پرتغال و اسپانیا آغاز گردید، در جهان کلاً ۴۰ کشور دموکراتیک وجود داشتند که تنها تعداد معدودی از آن‌ها خارج از جهان موسوم به غرب بودند. در سال ۱۹۹۰، ۷۶ کشور وجود داشتند که نظامشان بر پایه‌ی انتخابات دموکراتیک بود. در سال ۱۹۹۵، ۱۱۷ کشور از این سنخ بودند؛ سه کشور از هر پنج کشور، در همه‌ی مناطق شاخص جهان، دموکراسی‌هایی بر پا بود، به جز در خاورمیانه. در همه‌ی حوزه‌های عمده‌ی فرهنگی، دموکراسی رسوخ کرده بود، به جز در یک جا: در کشورهای عربی.

حمله به یک میدان نفتی در لیبی و بریده شدن سر دو تن

یک منبع امنیتی در لیبی از کشته شدن دو تن و ربوده شدن شش تن دیگر در حمله مسلحانه به یک میدان نفتی در جنوب غرب این کشور خبر داد.

به گزارش ایسنا، به نقل از خبرگزاری اسپوتنیک، این منبع امنیتی در لیبی که خواست نامش فاش نشود، اعلام کرد که طبق اطلاعات اولیه در نتیجه حمله مسلحانه به میدان نفتی «زلّه» وابسته به شرکت «الزویتینه» واقع در جنوب غرب لیبی دو تن با بریده شدن سرشان کشته شدند.

در این حمله تروریستی که دروازه میدان نفتی زله را هدف قرار داد، شش تن نیز ربوده شدند

■ دین ودموکراسی در جهان عرب ■

هم اکنون نیز وضع همانند ۱۵ سال پیش است. تداوم این وضعیت این پرسش را موجه می‌کند که چرا هیچ کشور عربی دموکراتیکی وجود ندارد. چرا در میان ۱۶ کشور مستقل عربی در خاورمیانه و شمال آفریقا، تنها لبنان تجربه‌ی دموکراسی دارد؟

آنچه «شکاف دموکراسی» خوانده می‌شود (که فاصله‌ای است میان نظم سیاسی -اجتماعی مستقر با دموکراسی) در مورد کشورهای عربی، ماهیتی اسلامی دارد یا مسئله‌ای خاص‌تر است؟

نمی‌توان مشکل را فقط به دین برگرداند، چون در میان کشورهای اسلامی، کشورهایی وجود دارند که در آنها حقوق دموکراتیک تا حد چشمگیری تثبیت شده‌اند. آلبانی، بنگلادش، مالزی، سنگال و ترکیه از این جمله‌اند. در میان کشورهای عرب‌زبان، تنها لبنان پیش از جنگ داخلی ۱۹۷۵ با حقوق دموکراتیک آشنایی داشته است. انتخابات، معیاری است برای سنجش ماهیت یک رژیم سیاسی. نظامی دموکراتیک است که بتوان در چارچوب آن، از طریق انتخابات آزاد و عادلانه تعیین کرد که چه کسانی حکومت کنند. مؤسسه‌ی آمریکایی «خانه‌ی آزادی» (freedom house) ، هر ساله گزارشی می‌دهد در مورد درجه‌ی استقرار دموکراسی در کشورهای مختلف. اگر انتخابات آزاد و عادلانه را به عنوان شرط حداقل دموکراسی در نظر بگیریم، ۸ کشور، که اکثریت اهالی آن مسلمان هستند، بنابر بر آورد مؤسسه‌ی «خانه‌ی آزادی»، دموکراتیک محسوب می‌شوند؛ اما هیچ کدام از آنها عرب نیستند. در یک ارزیابی، که در پایان سال ۲۰۰۸ توسط مؤسسه‌ی «خانه‌ی آزادی» انجام شد، به‌دترین نظم از نظر فاصله با موازین دموکراتیک نمره‌ی ۷ داده شد (!) بسیار خوب، ۷: بسیار بد)، متوسط نمره‌ی ۱۶ کشور عرب در این ارزیابی ۵/۵۳ شد، در حالی که ۳۰ کشور دیگری که اکثریت مردمشان مسلمان هستند، به طور متوسط نمره‌ی بهتری را به دست آوردند: ۴/۷.

بر این قرار نمی‌توان همه‌ی مشکل را به دین برگرداند. آیا مشکل به کل فرهنگ برمی‌گردد؟

الی کدوری (eli kedouri) ، مورخ انگلیسی گفته است: «هیچ چیزی در سنت‌های سیاسی جهان عرب، که جزو سنت‌های سیاسی اسلام است، وجود ندارد که با ایده‌های سامان‌دهنده‌ی حکومت مبتنی بر قانون و نمایندگی نسبتی داشته باشد و همچنین فهم این ایده‌ها را ممکن کند.» این حکم در مورد گروه بزرگی از کشورهای غیر عرب و غیر مسلمان هم صادق است، اما می‌بینیم که برخی از آنها توانسته‌اند به سوی استقرار نظم دموکراتیک گام بردارند.

گاه گفته می‌شود که نایکدستی قومی کشور، مانع استقرار دموکراسی است. عراق و لبنان، در میان کشورهای عربی از همه ناهمگن‌تر هستند، اما امروزه این دو کشور در میان کشورهای عربی از بقیه به نظم انتخاباتی آزاد نزدیک‌ترند. مصر و تونس، از دیگران انسجام قومی بیشتری دارند. ولی حکومت‌های آنها خودکامه است. اما آیا ممکن است که اصولاً خود مردم عرب دموکراسی را نپسندند؟ از کسانی که در جهان عرب در مورد مسائل سیاسی نظر می‌دهند و بر افکار عمومی تأثیر می‌گذارند، یک ارزیابی آماری به عمل آمده است. بیش از ۸۰ درصد آنان بر این باورند که دموکراسی بهترین نظام حکومتی است و گزینه‌ی مطلوب برای کشورشان است. اکثر کسانی که گرایش مذهبی شدیدتری دارند، در این نظرسنجی خود را بیشتر به دموکراسی متمایل نشان داده‌اند.

نظرسنجی‌های موسسه‌ی «فشارسنج عرب» (arab barometer) در دانشگاه میشیگان، نشان می‌دهد که تصور و برداشت عمومی جهان عرب از دموکراسی مسئله‌ی پیچیده‌ای است. در پنج کشوری که در فاصله‌ی سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ در آنها نظر سنجی صورت گرفته، ۵۶ درصد جامعه‌ی آماری بر این نظر بوده‌اند که علمای دینی بایستی نفوذ بیشتری در امور حکومتی داشته باشند. بنابر یک نظرسنجی انجام شده در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ بیش از نیمی از جامعه‌ی آماری بر آن بوده‌اند که قانون بایستی بر پایه‌ی شریعت باشد. در یک بررسی دیگر ۴۰ تا ۴۵ درصد جامعه‌ی آماری خود را طرفدار یک دموکراسی سکولار نشان داده است. گروه طرفدار دموکراسی اسلامی، درصدی مشابه داشته است. در مقابل ۵ درصد به استبداد دینی و به همین میزان به استبداد غیردینی تمایل داشته‌اند.



هیچ کدام از ۲۳ کشوری که بیشترین درآمدشان از صادرات از رانت نفت و گاز حاصل می‌شود، دموکراتیک نیستند. در کشورهای عربی که نفت ندارند، کمک خارجی در حکم رانت، یعنی پول بی‌صاحبی را یافته است که دولت با آن خود را از مردم مستقل می‌کند. مصر، اردن و مراکش از کمک‌های خارجی آن گونه استفاده می‌کنند که کشورهای عربی نفتی از پول نفت. میزان کمک‌های دریافتی از خارج چشمگیر است. مصر به عنوان نمونه، سالانه از آمریکا ۲۸ میلیارد دلار کمک برای «توسعه» دریافت می‌کند، کمکی که به ۵۰ میلیارد دلاری افزوده می‌شود که از زمان قرارداد کمپ دیوید در سال ۱۹۷۸ به عنوان اعانه برای امور نظامی در نظر گرفته می‌شود. میزان کمکی که اردن از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۶ دریافت کرده برابر ۲۷ درصد درآمد داخلی آن بوده است. استبداد عربی بر کمک خارجی متکی است. زمانی که بلوک شرق وجود داشت، هم شرق و هم غرب به استبداد کمک می‌کردند.

یک عامل تقویت پایه‌های استبداد عربی، ستیز دیرینه‌ی اعراب و اسرائیل است. این ستیز، زهری است که فضای سیاسی خاورمیانه را مسموم کرده است. استبداد عربی با انداختن گناه عقب‌ماندگی‌ها به دوش عامل «اسرائیل» باعث می‌شود که مردم از توجه به عوامل داخلی نابسامانی‌ها و بی‌کفایتی و فساد رژیم‌های حاکم، غافل شوند. یک عامل خارجی دیگر خود کشورهای عربی هستند که آنها یکدیگر را به سوی استبداد بیشتر سوق می‌دهند. اتحادیه‌ی عرب، باشگاه ۲۲ رژیم استبدادی است، رژیم‌های عربی در استبداد صاحب‌سبک هستند؛ چرا که آنها دیکتاتوری را با مظاهری از دموکراسی در آمیخته‌اند، از جمله با انتخابات و نهاد «ریاست جمهوری».

آیا این وضع همچنان ادامه خواهد یافت؟ به نظر لاری دایاموند، دگروکونی در جهان عرب آغاز شده است. سه عامل می‌تواند به دگروکونی دموکراتیک شتاب بخشد:

۱. دموکراتیک شدن یکی از کشورها و عملکرد آن به عنوان یک مدل. لبنان نمی‌تواند چنین نقشی را ایفا کند، اما عراق می‌تواند از این نظر مهم باشد و مهم‌تر از آن طبعاً مصر است.

۲. سیاست خارجی آمریکا. اگر آمریکا از دموکراسی پشتیبانی کند و در این پشتیبانی به شفافیت سیاسی و قضایی و جامعه‌ی مدنی هم توجه داشته باشد، در همکاری با اروپا می‌تواند تأثیر مهمی بر روی پیشرفت دموکراسی در جهان عرب بگذارد. لاری دایاموند در این خصوص به غرب توصیه می‌کند که با اسلام‌گرایانی که نهجارهای دموکراتیک را می‌پذیرند، با روی گشاده مواجه شوند.

۳. پایین آمدن قیمت نفت. لاری دایاموند به این عامل بیشترین بها را می‌دهد. به نظر او اگر انقلابی جهانی در زمینه‌ی فناوری انرژی صورت گیرد و قدرت کارتل‌های نفتی درهم بشکند، آنگاه کشورهای عربی هم پا در مسیر دموکراسی خواهند نهاد.

تفاوت دموکرات‌های سکولار و مذهبی را می‌توان در نگاهشان به اقلیت‌های قومی و حقوق زنان دید. سکولارها در این موردها آزادی‌خواه‌تر هستند. به این نکته نیز برای فهم فرهنگ سیاسی عرب بایستی توجه کرد: اکثر سکولارها این هراس را دارند که بدیل نظم استبدادی غیردینی، حکومت استبدادی دینی باشد. آنان فکر می‌کنند که اگر مذهبی‌ها در انتخاباتی برنده شوند، آن‌ها ممکن است دیگر حاضر نباشند کرسی قدرت را به کسان دیگری بسپارند. پنجاه سال پیش سیمور مارتین لیپست (seymour martin lipset) ، جامعه‌شناس سیاسی آمریکایی گفت که هر چه یک کشور مرفه‌تر باشد، شانس بیشتری برای دستیابی به دموکراسی و حفظ آن دارد. بسیاری از کشورهای عرب «مرفه» هستند، اما هنوز چنین شانسى نصیبشان نشده است.

اگر اساس را در آمد سرانه قرار دهیم، می‌بینیم که (در سال ۲۰۰۷) کویت تقریباً با نروز هم‌تراز است، بحرین با فرانسه، عربستان سعودی با کره، عمان با پرتغال و لبنان با کاستاریکا. مصر، اردن، مراکش، سوریه و یمن در تراز پایین‌ی قرار دارند، اما این‌ها نیز فقیر به حساب نمی‌آیند. در آمد سرانه در آنها کمتر از هندوستان و اندونزی نیست که نظام‌های حکومتی‌شان انتخاباتی است. البته در آمد متوسط سرانه رقمی است که می‌تواند گول‌زننده باشد، چون به تنهایی چیزی در مورد توزیع درآمد نمی‌گوید، و این مسئله‌ای است که در جهان عرب بسیار مهم است. کشورهای عربی نفتی به ظاهر بسیار پیشرفته می‌آیند. اما اگر مبنای قضاوت در مورد توسعه‌یافتگی را توسعه‌ی انسانی (توسعه در زمینه‌های بهداشت و آموزش) بگذاریم، می‌بینیم که رده‌ی آن‌ها نسبت به در آمد سرانه‌شان افت می‌کند. از این نظر ثروتمندترین کشورهای عربی با پرتغال و مجارستان هم‌تراز هستند. عربستان سعودی با بلغارستان و پاناما هم‌سطح است. مصر از نظر توسعه‌ی انسانی هم‌ردیف اندونزی و مراکش هم‌ردیف آفریقای جنوبی است.

اگر سطح کلی رشد، عامل دوری از دموکراسی نباشد، شاید ساختار اقتصادی در این مورد مؤثر باشد. از ۱۶ کشور عربی، ۱۱ تایشان جزو کشورهای «راتنی» محسوب می‌شوند، یعنی در آمدشان اساساً تابع رانت نفت و گاز است. رانتی که از صدور نفت و گاز به دست می‌آید، جیب دولت را پر می‌کند و آن را از مالیات شهروندان بی‌نیاز می‌سازد. شعار «بدون نمایندگی، مالیاتی در کار نیست» ، که مبنای دموکراسی در ایالات متحده‌ی آمریکا شد، به صورت واقعیت معکوس «بدون مالیات، نمایندگی در کار نیست»، باعث تداوم استبداد در کشورهای رانت‌خوار شده است. سیستم رانتی، سیستمی فسادپرور است. پول رانت، پول بی‌صاحب تلقی می‌شود که هر کس در پی تصاحب آن است. جامعه‌ی مدنی در کشورهای رانتی ضعیف است و افراد به تولید و ریسک در سرمایه‌گذاری گرایش ندارند؛ آنان به دنبال پول سریع و بی‌دردسر هستند.

نگاه ویژه

۶

توافق اپوزیسیون با شورای نظامی سودان بر سر دوره گذار ۳ ساله ■

در ساعات اولیه ۲۵ اردیبهشت اعلام شد، ائتلاف گروه‌های آزادی و تغییر و شورای نظامی سودان به توافقی درباره راهکارها و مدت دوره انتقالی دست یافتند، همزمان جشنی در محل تحصن در مقابل مقر فرماندهی ارتش این کشور در خارطوم به همین مناسبت برگزار شد. به گزارش ایسنا، به نقل از سایت شبکه خبری الجزیره، شورای نظامی سودان اعلام کرد، ائتلاف گروه‌های آزادی و تغییر توافق کرد دوره انتقالی سه سال ادامه داشته باشد.

این شورا عصر سه‌شنبه اعلام کرد، ظرف ۲۴ ساعت توافقنامه نهایی درباره دوره انتقالی را امضا خواهیم کرد.

وقایع اتفاقیه / شماره پنجاه و نهم / نیمه دوم اردیبهشت ۹۸

انتخابات به مثابه بازار؛ آنچه در ایران رخ داد ■



رفته‌رفته به نحوی عمل می‌کند که گویی قصدی برای تولید کالا ندارد و آن را به صراحت بیان می‌کنند. در چنین وضعیتی که نهاد تضمین‌کننده که وجود خارجی نداشته و حامیان و معرفی‌های آن نیز همچون شهروندان، خسران‌زده به انتقاد و بدگویی از آن نهاد می‌پردازند؛ شهروندان از دو نگاه موجود در بازار سیاسی ناامید می‌شوند، چرا که هیچ یک از دو نگاه سیاسی، نیاز شهروندان را مرتفع نساخته‌اند. علت فقدان نهاد تضمین‌کننده و یا احزاب در نظام انتخاباتی ایران، بحثی مفصل است که در این مقال نگنجد و فرصتی دیگر می‌طلبد. اما آنچه که می‌توان در نهایت امر بیان کرد، سرنوشت ناامیدی فعلی است. مطابق دیدگاه شومپیتر، دو نگاه برای جلب دوباره شهروندان، بایستی برای گریز از ورشکستگی اقتصادی، به تغییر دیدگاه خود در مورد چگونگی برآورده ساختن مطالبات مردم دست بزنند که بخش عمده این گام در تقویت نهادهای تضمین‌کننده خلاصه می‌گردد. این امر، تنها در تغییرات رفتار دو نگاه خلاصه نمی‌گردد و بایستی قواعد حاکم بر این بازار سیاسی نیز دچار تحول گردد. وانگهی، اگر دو نگاه همچنان نتوانند در رفع وعده‌ها بکوشند، بازار به طور طبیعی و مطابق نظم و نسق ذاتی خویش، به سوی ایجاد نگاه سوم حرکت خواهد کرد. هرچند که حمایت حکمران بر بازار، تا حدودی حیات دو نگاه اصلی سیاسی کشور را تضمین خواهد کرد.

به سبب حرکت به سوی بهبود اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بود و به طبع، بر شروط اصلاح‌طلبان در حمایت از حسن روحانی افزوده شد. اما مسئله مشترک اصلاح‌طلبان در این مقاطع، نبود هیچ تضمینی بر تحقق شروط و همچنین نداشتن هیچ عامل نظارتی بر عملکرد دولت است. مسئله‌ای که پس از روی‌برگرداندن قشر کثیری از جامعه از اقتدارگرایان، اکنون ستاره بخت اصلاح‌طلبان را با افول همراه ساخته است.

اگر بنا بر دیدگاه شومپیتر به مسئله نگاه بیانداریم، رفتار روحانی و اصلاح‌طلبان حامی وی در سال ۹۲ و سال ۹۶، مشابه بنگاهی است که توانایی تولید کالا با درجه کیفی ج دارد اما جهت کسب منابع مالی بیشتر، وعده تولید کالای درجه ب می‌دهد. این بنگاه، تماماً برای شهروندان ناآشناست اما به سبب خاطره بد از بنگاه مقابل و توصیف برخی از بنگاه‌داران سابق، به وی اعتماد می‌کنند. اما در این بین تضمینی جهت دریافت کالا نیز وجود ندارد که به تبع شرایط، این رفتار غیر عقلایی توجیه‌پذیر است. بنگاه، پس از ۴ سال اعلام می‌دارد که نتوانسته تمامی کالا را تولید کند؛ اما اگر منابع بیشتری در اختیار وی نهاده شود، می‌تواند کالای درجه الف تولید نماید. حال دوباره گروه‌های حامی سابق و همچنین، دلفریبی دستیابی به کالای درجه الف، بار دیگر به بنگاه مذکور اعتماد می‌کنند. پس از دریافت اعتبار بیشتر، بنگاه

برنامه، گزینش سیاست‌مداران و نظارت بر نمایندگان، هم به عنوان کار گزار اتصال رأی به سیاست‌پیشگان عمل کرده و هم آنکه بر نحوه تولید کالاهای سیاسی و تحویل به موقع آنان، نظارت دارد. در حقیقت، در ساخت دموکراسی وکالتی، بیش از آنکه شهروندان با سیاست‌پیشگان و نمایندگان ارتباط مستقیمی داشته باشند، با شعب احزاب به عنوان ضامن تولید کالای سیاسی در ارتباط هستند. در صورتی که سیاست‌پیشگان مستقر در قدرت، در ازای دریافت آرای شهروندان از تحقق وعده‌های داده‌شده باز بمانند، علاوه بر آنکه از اعتبار آنان در سپهر سیاسی کاسته خواهد شد، عارضه اصلی گریبانگیر احزاب خواهد بود؛ چرا که معرف اصلی و وعده‌دهنده اصلی کالای سیاسی مذکور، حزب مزبور بوده که به سان یک شرکت ورشکسته در بازار اقتصادی، قدرت خود را در بازار از دست داده و رقیب، جانشین وی خواهند شد. در این سازو کار، احزاب همواره تلاش خواهند کرد که در گام اول، کالاهایی سیاسی وعده دهند که امکان تحقق آن وجود داشته باشدو در گام بعدی، افرادی را برای تحقق آن گزینش کرده و به شهروندان معرفی کنند که از توانایی سیاسی لازم برای تحقق آن برخوردار باشند و در نهایت آن که تا سرحد توان بر اجرای درست آن نظارت داشته باشند؛ چرا که در غیر این صورت، شهروندان از آن روی برگردانده و اعتبار سیاسی آنان با سقوطی آزاد روبه‌رو خواهد شد.

انتخابات در ایران و فقدان «تضمین‌کننده»

از سویی، با رصد سپهر سیاسی ایران، دریافت می‌شود که تردیدی انکارناپذیر در خصوص مشارکت در انتخابات وجود داشته که پر بیراه نیست. این مسئله، از پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اردیبهشت ۱۳۹۶، در میان شهروندان وجود داشته اما با تدابیری، میل به مشارکت بیش از میل به انفعال گشته و حسن روحانی مجدداً برگزیده شد. اما اکنون، پس از گذشت دو سال از انتخابات مذکور، تردید مزبور پررنگ‌تر گشته است.

اما مسئله اصلی در پیش آمدن چنین سرنوشتی برای حسن روحانی به طور خاص و اکثریت برگزیدگان سیاسی به طور عام، نبود نهاد تضمین‌کننده است. حسن روحانی برگزیده و معرفی‌شده توسط احزاب نبود، مطالبات وی از گذرگاه احزاب نگذشته بود و اطمینانی از تحقق آن در دل نخبگان سیاسی وجود نداشت و بنا به این دلایل، هیچ حزبی توانایی نظارت بر کار دولت را ندارد. حمایت از حسن روحانی در سال ۹۲ و در سال ۹۶ یک‌دیگر در میزان شروط تفاوت دارد، چرا که علت حمایت اصلاح‌طلبان در این دو مقطع متفاوت است. در سال ۹۲، تنها علت آن بود که افسار قدرت از طیف اقتدارگرا خارج شود؛ وانگهی در سال ۹۶، حمایت از روحانی

علیرضا میردیده
کارشناسی اقتصاد ۹۵



مقدمه: پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶ و به خصوص رخ‌داد دی‌ماه آن سال، آنچه در جامعه ایرانی بیش از هر مسئله‌ای مورد تردید قرار گرفت، سازوکار انتخابات برای تغییر و تحول شیوه حکمرانی است. اکنون در آستانه انتخابات مجلس یازدهم شورای اسلامی، این تردید رفته‌رفته بدل به یک چالش قابل توجه برای جریان اصلاحات می‌گردد. در ادامه، نگارنده برآن است که با استفاده از نظریات جوزف شومپیتر، علل پدیدآمدن تردید مزبور را شرح دهد.

انتخابات؛ یک بازار آزاد و رقابتی

جوزف شومپیتر، در سال ۱۸۸۳ در وین زاده شد و در دانشگاه وین، اقتصاد خواند و سپس به عنوان استاد علوم سیاسی در دانشگاه هاروارد، مشغول به فعالیت شد. او، بنا به مطالعات اقتصادی خود، سازوکار انتخابات را به مثابه یک بازار آزاد و رقابتی در نظر گرفت. همانند هر بازار در اقتصاد، دو طرف را می‌توان تصور کرد که برای رفع نیازهای خود، به مبادله می‌پردازند. در سازوکار انتخاباتی شومپیتر، از یک سو می‌توان شهروندان را در نظر گرفت که بنا به حقوق سیاسی خود، از توانایی انتخاب کردن برخوردار بوده و هر یک، از یک واحد رأی برخوردار است.

در سوی دیگر بازار، سیاست‌پیشگان قرار دارند که به دنبال انتخاب‌شدن از سوی شهروندان هستند. آن‌ها برای مستقرشدن در قدرت، نیازمند به یک مبادله هستند. در بازار انتخابات، سیاست‌پیشگان به دنبال کسب آرای شهروندان در ازای کالاهای نمادی و سیاسی هستند؛ در واقع، شهروندان، با رأی خود به هر سیاست‌پیشه، یک کالای سیاسی را از میان انواع مختلف برمی‌گزینند. تا به اینجای کار، بازار انتخاباتی مکانیسمی مشابه به نهاد بازار در زندگی روزمره دارد. وانگهی، آن چه که سبب تفاوت میان بازار سیاسی و بازار اقتصادی می‌گردد، صورت‌گرفتن مبادله با دیرکرد است. به واقع، کالاهایی که توسط سیاست‌پیشگان در این بازار به شهروندان عرضه می‌شود، به فوریت تحویل شهروندان نمی‌گردد و مشابه برخی بنگاه‌های تولیدی بازار اقتصادی است که نیازمند یک نهاده تولید مهم است و با شرح و معرفی کالای خود به متقاضیان، اقدام به تکمیل نهاده‌های تولید خود کرده تا در فرصتی تعیین‌شده، اقدام به تولید کالای مذکور کند.

اما آنچه که ریسک حضور در این بازار و «مبادله نسبه» سیاسی را کاهش می‌دهد، حضور نهادهای تضمین‌کننده‌ای به نام «احزاب» است. احزاب با سه کارویژه مشترک ارائه

علی عبادتیان
کارشناسی اقتصاد ۹۴



تفکر درباره دولت دموکراتیک، ما را به سمت سؤالاتی مشخص درباره منشأ پیدایش آن و این که چگونه این دولت دارای حق فرمانروایی شده است، هدایت می‌کند. این که دولت دموکراتیک به عنوان نهاد حاکمیت در عصر حاضر، چگونه صلاحیت قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری درباره قانون را دارد، همواره مرکز توجه است و سوال اصلی متفکرین در باب دولت را تشکیل می‌دهد. اقتصاددانان و جامعه‌شناسان بسیاری تاکنون با رویکردی تاریخی به مسئله پیدایش دولت دموکراتیک پرداخته‌اند. در این میان اقتصاددانان هتروودکس به‌طور خاص با رویکرد روش‌شناسانه اثریشی(که به بازسازی جامعه‌شناختی و منطقی تاریخ معتقدند)، نگاه ویژه‌ای از پیدایش دموکراسی را به تصویر می‌کشند. هانس هرمان هوپ، در مقاله‌ای تحت عنوان «اشرافیت، سلطنت،دموکراسی» و پس از آن در کتاب معروف خود تحت عنوان «دموکراسی، خدایی که شکست خورد» به تبیین نظر خود در این باره می‌پردازد. در مقاله پیش رو سعی داریم به طور خلاصه، به نگاه او درباره این مهم بپردازیم.

هوپ، نظریات خود را با بحثی درباره علت پیدایش نزاع بین انسان‌ها آغاز می‌نماید. انسان‌ها همواره در نزاع و اختلاف به سر می‌برند و منشأ این اختلاف و نزاع، کمپایی کالاهاست. انسان‌ها با یکدیگر بر سر کالاهای غیر کمپاب هیچ‌گاه دچار درگیری نمی‌شوند. بلکه این مالکیت انحصاری

اشرافیت،سلطنت،دموکراسی ■

می‌پردازند و ساختار قبل از نظم فعلی (حاکمیت مطلقه) را ساختار انسان در برابر انسان می‌دانند. این پادشاهی مطلقه دقیقاً بخاطر این منظور که ممکن است از طریق غصب ایجاد تردید کند، نیازمند قانون اساسی است تا بر مطلقیت خود محدودیتی بگذارد و از طریق این قانون اساسی به مالیات‌ستانی و قانون‌گذاری رسمیت بخشد. و از این طریق سلطنت مشروطه ابداع گردید. در حقیقت از نظرگاه هوپ، این قانون اساسی برای حمایت از مردم در برابر شاه نبود، بلکه توسعه‌بخش و مشروعیت‌بخش نظام شاه بود.

این بخش از تاریخ، با ناامیدی روشنفکران از عدالت‌بخشی که شاه قول آن را داده بود و استفاده دوباره آنان از حسادت فرودستان به فرادستان و شعار برابری‌خواهی که خود شاه اولین بار آن را مطرح کرده بود، پایان می‌یابد. این بار دست روشنفکران که خود را سخنگویان طبیعی مردم می‌دانستند به کرسی قضاوت رسید. هوپ می‌گوید این رویا که دست‌یافتنی شده بود، در حقیقت یک اشتباه فاحش بود. زیرا اکنون دیوان قانون‌گذاری و اعمال آن به صورت دوره‌ای در دست بخشی از جامعه قرار می‌گرفت و این بخش از جامعه تحت عنوان مقامات عمومی با اعمال زور، از مردم مالیات‌ستانی می‌کنند و به تجاوز به حقوق مالکیت افراد می‌پردازند. آنان تحت هیچ قانون طبیعی قرار ندارند. بلکه با تصویب قوانین مختلف به این تجاوز خود اعتبار می‌بخشند. در این نظام همه افراد برابرند تا زمانی که به دستگاه دولتی وارد شوند و تحت عنوان مقام عمومی قرار بگیرند.

من بر کالای کمپاب است که موجب تحریک دیگرانی که این کالا را ندارند به بدست آوردن این کالا می‌شود و این تلاش منجر به نزاع بین انسان‌ها می‌شود. در این هنگام انسان‌های عاقل به صورت طبیعی به این نتیجه می‌رسند که برای دوری از چنین وضعیتی نیازمند راهی مسالمت‌آمیز جهت جلوگیری از چنین نزاع‌هایی و حل دعای خود هستند. در این مرحله به اعتقاد هوپ، مردم به حقوق مالکیت پناه می‌برند و این حقوق مالکیت کاملاً بدیهی و انسانی است، و توسط کسی تعریف نگردیده است. اینکه مالکیت کالا در ابتدا از آن چه کسی بوده و اینکه آیا مالک ابتدایی، مال را با رضایت به طرف دوم داده است یا با اعمال زور و دزدی این مال به شخص ثانی داده شده است. در چنین وضعیتی، قانون تبیین نمی‌شود، بلکه قانون «مکشوفه» است. در چنین وضعیتی افراد به دنبال قاضی مصلح می‌روند تا از طریق قضاوت او با استفاده از قوانین «مکشوفه» تکلیف دعوی خود را تعیین نمایند. اما این قاضی کیست؟ طبیعتاً در این شرایط دو طرف باید در مورد شخص قاضی به توافق برسند و با توجه به حکم او عمل نمایند. معمولاً در این شرایط افرادی خاص که دارای برتری طبیعی بوده‌اند (ریش سفیدان) این عمل را بر عهده می‌گرفتند و این مهم به این علت که معمولاً این افراد از نسل خاصی بودند به شکل گرفتن اشراف می‌انجامد. اشراف و شاه در این شرایط دارای انحصاری طبیعی می‌باشند که این انحصار قانون را ابداع نمی‌کند، بلکه قوانین مکشوفه و طبیعی را اعمال می‌کند. با توجه به ملاحظات فوق، هوپ به بررسی تاریخی

کریمی: بازگرداندن ارز صادرکنندگان نیازمند ایجاد ساز و کار منطقی است



یک عضو کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی با بیان اینکه «باید یک ساز و کار منطقی برای بازگرداندن ارز صادر کنندگان ایجاد کنیم»، بازار متشکل ارزی و دادن مجوز واردات در قبال صادرات به صادر کنندگان را از راهکارهای موثر در این زمینه دانست.

علی اکبر کریمی در گفت‌وگو با ایسنا با اشاره به عدم بازگشت ۳۰ میلیارد دلار ارز حاصل از صادرات به کشور گفت: هنوز در کمیسیون اقتصادی بحثی در این زمینه صورت نگرفته است. ولی ما در فراکسیون توسعه صادرات مجلس در این باره جلساتی را برگزار کردیم. واقعیتی که وجود دارد این است که بخش عمده‌ای از ارز حاصل از صادرات به خرجه داخل برگشته است.

بنزین و بحران

بررسی چرایی قاچاق بنزین و راه حل های روبه روی دولت

ارسال به ترکیه، شش برابر گران‌تر از هزینه‌ای است که مصرف‌کننده داخلی برای آن می‌پردازد. در چنین شرایطی، می‌شود حدس زد که بخش بزرگی از افراد، بالاخص در مناطق محروم مرزی، نسبت به قاچاق بنزین با وانت، موتور یا قاطر اقدام می‌کنند.

قاچاقچیان خرد و کلان

با سقوط ارزش پول ملی در دولت دوم روحانی، ارزش قاچاق بنزین، به مراتب بیشتر و حجم قاچاق نیز گسترده‌تر شد. به شکلی که طبق آمارهای رسمی، چیزی بین ۲۰ تا ۳۰ درصد از سوخت روزانه خریداری شده از مرزها خارج می‌شود؛ حجم بنزینی در حدود ۲۰ میلیون لیتر. همانطور که انتظار می‌رود، بخش ناچیزی از این ۲۰ میلیون توسط مرزنشینان و بخش بزرگ‌تر، به واسطه مافیای اصلی قاچاق می‌شود. یکی از ضررهای بلندمدت حذف کارت‌های هوشمند سوخت، از دست دادن منبع مهم اطلاعات مصرفی سوخت کشور بود. در وضعیتی که مشخص نبود سوخت ارسال‌شده از پالایشگاه‌ها، چگونه خریداری می‌شود، قاچاق‌چیان اصلی سوخت، کار خود را در ابعادی بزرگ‌تر از سر گرفتند. مشخص بود که پیش از رسیدن تانکرهای سوخت به جایگاه‌ها، ماشین‌های حامل آن‌ها، به سمت مرزهای آبی و خاکی حرکت می‌کردند. نیمه دوم سال ۹۷، دوران کشف محموله‌های چندهزار لیتری بنزین و گازوئیل در جاده و دریا بود.

اساساً چیزی که تاجر را به سوی تهیه کالا از یک نقطه و فروش آن در نقطه‌ای دیگر سوق می‌دهد، تفاوت قیمتی است که آن کالا در آن دو نقطه دارد؛ مانند تفاوت قیمت زعفران در ایران و اروپا. هریک کیلوگرم زعفران، با بهای تمام‌شدهٔ ۱۰ میلیون تومان در ایران یافت می‌شود، اما به دلیل انحصاری بودن تولید آن در خاورمیانه، به قیمت ۱۲۰ میلیون تومان در اروپا خرید و فروش می‌شود. این همان عامل محرک تاجر برای خرید و فروش زعفران در ایران و اروپاست. داستان بنزین نیز از همین الگو پیروی می‌کند. حتما در مقالات و صحبت‌های مختلف شنیده‌اید که قیمت بنزین در ایران، بسیار پایین‌تر از کشورهای دیگر است. اما بر خلاف زعفران، این تفاوت قیمت با شرایط انحصاری تولید نفت در خاورمیانه ندارد. این دولت ماست که بنزین را با یارانه‌ای گزاف و غیرمنطقی، با ضرری چندین هزارمیلیاری به جایگاه‌های سوخت می‌رساند. در مقایسه‌ای اجمالی بر اساس آمارهای جهانی، می‌بینیم که ایران، دومین عرضه‌کننده ارزان بنزین در جهان است. نخستین عرضه‌کننده ارزان هم قابل حدس است؛ ونزوئلا. هرلیتر بنزین در جایگاه‌های سوخت ایران، بسته به نوسانات ارز، قیمتی بین ۷ سنت تا ۲۹ سنت دارد؛ قیمتی بسیار پایین‌تر از تمامی کشورهای توسعه یافته و حتی توسعه نیافته ارزان‌ترین بنزین در اطراف ایران، به قیمتی حدود ۷۰ سنت فروخته می‌شود که در بدترین حالت، سه برابر و در حالت معقول،



یاسین ناطقی

کارشناسی اقتصاد۹۵

حدود یک هفته از پایان غائله شایعه افزایش قطعی قیمت بنزین گذشته است، اما هنوز هم اگر واژهٔ «بنزین» را در شبکه‌های اجتماعی دنبال یا در گوگل جست‌وجو کنید، با انبوه مقالات، مطالب و تصاویری روبه‌رو می‌شوید که هر کدام می‌خواهند ماجرای صف چندصد متری ماشین‌ها را در نزدیکی پمپ بنزین‌ها، به نحوی تشریح و تحلیل کنند. واکنش شهروندان به شایعه افزایش قیمت بنزین در نیمه اول اردیبهشت، نشان داد که مسئله تغییر قیمت این فرآورده نفتی، کششی بالا دارد و تبعات آن، وسیع‌تر از چیزی است که بسیاری تصور می‌کردند. ماجرای افزایش قیمت بنزین و گازوئیل حدود یک سال است که به طور جدی‌تر، در اخبار دیده و در صحبت‌ها شنیده می‌شود، ماجراییی که با قاچاق گسترده فرآورده‌های نفتی، تغییرات قیمت و سهمیه‌بندی بنزین گره خورده و امروز، در هیئت یک «بحران» ظهور کرده است.

بنیان قاچاق بنزین

اگر بخواهم چرایی قاچاق بنزین را بطور اجمالی مطرح کنم، باید به بدیهی‌ترین مبنای تجارت رجوع کنم: «تفاوت در بهای تمام‌شده و قیمت»



مهدی طاهریان

کارشناسی اقتصاد نظری۹۴

بیستم مردادماه سال ۹۷، در تلویزیون رسمی ایران، در برنامه «حالا خورشید» با مجری گری رضا رشیدپور، مردم ایران با شخصیتی جدیدی که مشکلات آموزشی فعلی ایران را از طریق تلویزیون رسمی ایران بیان می‌کرد، آشنا شدند. ویدیو صحبت‌های دکتر مجید حسینی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، به سرعت در سطح فضای مجازی گسترش پیدا کرد. در این صحبت‌ها، او مسئله ناکارایی سیستم آموزشی ایران را با اعداد و ارقام تشریح می‌کرد و از طریق این آمار، مسئله‌ای را به عنوان مسئله اصلی آموزش در ایران مطرح می‌کرد که برای تشریح آن از ترکیب «عدالت آموزشی» استفاده کرد. حساب کاربری اینستاگرام مجید حسینی بعد از این اتفاق به سرعت، جمع‌کنیری از معترضان به وضعیت آموزشی را به خود جذب کرد. پس از مدتی کوتاه دکتر سید مجید حسینی دیگر یک شخص معترض به عدالت آموزشی نبود؛ او تبدیل به معترضی نسبت به سیاست‌های دولت در جهت نابرابری اقتصادی و شکاف طبقاتی شده بود. از مسائل معیشتی مردم در سیستان و بلوچستان، تا کم‌کاری سیاست‌گذار در سیل اخیر ایران، موضوعاتی مرتبط با بحث نابرابری در آمد بودند که از طریق آن‌ها، سید مجید حسینی به بیان نظریات خود می‌پرداخت. اما آیا نظریات دی درباره نابرابری و عدالت اجتماعی از پشتوانه علمی مناسبی برخوردار است؟ آیا آن‌چه دکتر سید مجید حسینی در بیانات خود با پشتوانه آن صحبت می‌کند، نتایج مورد قبولی از خود در سایر کشورهای جهان به جا گذاشته است؟ نگارنده در مقاله پیش رو قصد نیت‌خوانی بر بررسی انگیزه‌های فردی ایشان در ایجاد این گفتمان را ندارد و آنچه مدنظر است، نقد علمی نظریات او است.

سید مجید حسینی در بخشی از سخنان خود، به ناکارآمدی سیستم‌گزینش کنکور در کمک به دهک‌های درآمدی پایین جامعه اشاره می‌کند و پس از بیان مشکلات عدیده این سیستم‌گزینش، به بیان راه حلی کلی و بدون راهبرد می‌پردازد. اینکه دولت باید اقشار ضعیف جامعه را حمایت کند و جلوی ورود اقشار پردرآمد که با هزینه‌های فراوان بنیه علمی خود را تقویت می‌کنند، به دانشگاه‌های ممتاز گرفته بگیرد. اما سوال اصلی این‌جاست که با چه راهکاری باید چنین مهم اتفاق بیافتد؟ آنچه در جهان به رویکردی مناسب جهت اهداف شایسته‌سالارانه دولت انتخاب می‌شود، اهدای بن خرید کالای آموزشی و بهداشتی به اقشار ضعیف جامعه است. فرآیندی که بدون آسیب به قیمت‌های نسبی بازار، به اقشار ضعیف امکان برخورداری از آموزش و بهداشت ارزان یا رایگان را می‌دهد. اما آن‌چه که مجید حسینی در گفتار خود به آن اشاره دارد، این سیستم نیست. او به این مسئله معتقد است که دولت باید آموزش، درمان و مسکن را برای همه مردم کشور تامین کند. او نمونه کشور ایده‌آل خود را

لباس جدید پوپولیس‌م ایرانی



به حقوق مالکیت صاحبان فعلی زمین‌ها در زمین‌های دولتی است. این رویکرد تا کنون بارها توسط دولت‌های مختلف از جمله دولت‌های نهم و دهم در جمهوری اسلامی در طرح «مسکن مهر» آزمون گردیده است. طرحی که در نهایت موجب از بین رفتن سرمایه دولتی و شخصی و وضعیت نابسامان بودجه دولتی در سال‌های قبل گردید. اما رویکرد سوم، اهدای وام ساخت مسکن توسط دولت به مردم است. اما این رویکرد نیز به سبب کسری بودجه‌ای که به بار می‌آورد، با توجه به ساختار دولت و بانک مرکزی در ایران، به طور قطع به تورم در سطح عمومی قیمت‌ها و احتمالاً کاهش ارزش پول ملی می‌انجامد.

دکتر سید مجید حسینی، با سمت‌های اجرایی پیشین خود به عنوان مشاور رسانه‌ای شهردار تهران در دوران شهرداری محمدباقر قالیباف، همچنین به عنوان مدیریت عامل گروه مجلات همشهری و همچنین مدیرعامل مؤسسه نشر شهر سازمان فرهنگی-هنری شهرداری تهران قطعاً در جایگاهی جهت رساندن صدای اعتراض خود به مسئولین ارشد بوده و شاید در دوره‌هایی مشخص خود او در جایگاه این مسئولان قرار داشته است. وی تلاش بسیاری جهت ساختن گفتمان سرمایه‌دار-کارگر یا فرادست-فرو دست طی یکسال اخیر به انجام رسانیده است. اما شاید راه نجات از مسائلی که وی عنوان می‌کند، حرکت در جهت مخالف راهکارهایی باشد که او و سایر مسئولین دولتی طی ۵۰ سال اخیر به انجام رسانده‌اند؛ حرکت در جهت استفاده از راهکارهای نظام بازار برای رفع مشکلات فعلی بخش‌های مختلف ایران.

میلیون ایرانی را می‌توان تنها از طریق در آمد نفتی ایران تامین کرد؟ دولت ایران حجم زیادی از بودجه نفتی خود را هر ساله صرف مخارج مختلفی از جمله تامین مالی کالاهای عمومی می‌کند. آیا در کنار این مسائل که جزو کارهای اصلی همه دولت‌ها به شمار می‌رود، دولت بودجه مازادی جهت تامین مالی طرح‌های رفاهی شایسته‌سالارانه عمومی دارد؟ حتی اگر بتوانیم به تمام سوال‌های فوق پاسخ مثبت دهیم و هزینه تمام این مسائل، قابل تامین توسط دولت باشد؛ چنین دولتی عملاً حیات و ممات شهروندان را در اختیار دارد و می‌تواند -با توجه به رویکرد خود- از این امکانات خاصه‌بخشی کند. چنین دولتی با توجه به تامین شهروندان، حق تعیین تکلیف برای خود معین می‌کند. به خصوص اگر این دولت در آمد مستقل از ملت، چنان که در ایران شاهدیم، داشته باشد. به طور خلاصه، این چنین دولتی رویکردی ضدتوسعه خواهد داشت که آزادی تمام انسان‌ها را می‌تواند زیر سوال ببرد.

بخش سوم صحبت مجید حسینی به بحث مسکن برمی‌گردد. برای اجرایی شدن مسکن عمومی، دولت چندین راهکار پیش‌روی خود دارد. اولین راهکار لغای مالکیت خصوصی بر زمین و مسکن است. در چنین شرایطی دولت باید هم مسکن بسازد و هم اینکه آن را در به شیوه‌ای بهینه در اختیار مردم قرار دهد. درست شبیه به آنچه در کشورهای کمونیستی اجرا می‌شد. این رویکرد با توجه به تجربه کشورهای کمونیست در اجرای این سیاست‌ها با شکست مواجه خواهد شد. رویکرد دیگر ساخت مسکن بدون تجاوز

فنلاند معرفی می‌کند و اضافه می‌کند که در فنلاند، آموزش در همه سطوح، از ابتدایی تا دانشگاه رایگان است. اما او، یا به سبب عدم دسترسی به اطلاعات دقیق یا به سبب تلاش برای پیشبرد صحبت خود به سمت هدف مورد نظر، هیچ اشاره‌ای به وضعیت کشور فنلاند در کسری بودجه دولتی و شرایط نابسامان بازار کار این کشور نمی‌کند. رایگان کردن کالای آموزشی اثر نامطلوب اصلی خود را در شرایط بازار کار یک کشور نمایان می‌کند. جایی که به سبب آسیب به قیمت‌های نسبی بازار کار، افراد توان سنجیدن بازار را برای انتخاب تخصص را از دست می‌دهند و در جهت مخالف بازار کار حرکت می‌کنند که در نهایت منجر به بیکاری در سطح عمومی می‌گردد. قطعاً معیارهای اخلاقی برای جامعه دارای اهمیت بسزایی هستند. اما آیا این اخلاقیات را می‌توان در سطوح کلان، با راهکارهایی این‌چنینی در کشور پیاده کرد؟ بعلاوه در کشوری مانند فنلاند یا دانمارک که آزادی اقتصادی بالایی دارند، صنعت اجازه فعالیت بسیار زیادی دارد و چنین صنعتی به طور قطع از طریق مالیات‌ستانی، در آمد قابل توجهی را برای دولت فراهم می‌آورد که تامین مخارج بخش آموزش یا بهداشت را انجام می‌دهد. اما در کشور ایران، بخش صنعتی، به سبب دخالت دولتی، وضعیتی عقب مانده را شاهد است، چگونه دولت می‌تواند مخارج سرسام‌آور بخش‌های بهداشت و آموزش را تامین کند؟ بسیاری از افراد موافق این گفتمان، به در آمد نفتی دولت برای تامین مخارج چنین طرحی اشاره می‌کنند. اما آیا آموزش رایگان در دستگاه عریض و طویل دولتی و همچنین مخارج بهداشت ۸۰

برگزاری مجمع عمومی انجمن صنفی داستان‌نویسان در خرداد

دبیر انجمن صنفی داستان‌نویسان استان تهران از برگزاری نشست مجمع عمومی و مجموع عمومی فوق‌العاده این انجمن در ۲۱ خردادماه خبر داد.

ضحی کاظمی با اعلام این خبر به ایسنا گفت: در مجمع عمومی فوق‌العاده یک بند جدید در اساس‌نامه را به رأی خواهیم گذاشت که درباره عضوگیری از اعضای است که یک کتاب دارند. در واقع می‌خواهیم ببینیم می‌توانیم آن‌ها را به عنوان اعضای وابسته در انجمن داشته باشیم. البته این موضوع باید به رأی گذاشته شود تا ببینیم رأی می‌آورد یا خیر.

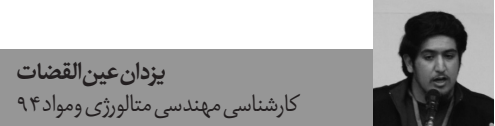


تقابل میترائیسم وزرتشت در شاهنامه



این باورند که جفت سیمِرخ زال و از دیگر مظاهر آئین کهن است. پس سیمِرخ راز شاخه گز را، با وجود علم به اینکه زرتشت و اسفندیار شأنی روحانی و متصل به پروردگار دارند، به رستم می‌گوید و البته گوشزد می‌کند که هر که اسفندیار را بکشد، سیاه بخت خواهد شد. سیمِرخ مظهر آئین کهن – به عنوان آخرین مقاومت در برابر آئین نو –کین جفت خویش را با کشتن اسفندیار توسط رستم می‌ستاند. همان‌گونه که سیمِرخ انذار داده بود، پس از کشته شدن اسفندیار روزگار رستم به تیره روزی می‌گراید. بهمن، تنها فرزند بازمانده اسفندیار، به وصیت خود او پیش خاندان زال رشد و نمو پیدا می‌کند و تربیت می‌شود. پس از کشته شدن رستم به دست نابردار شِغاد، زال تنها بازمانده این خاندان و طلایه‌دار آئین کهن است و بهمن را پس از گشتاسپ به تخت می‌نشاند لیک بهمن به کین پدر برمی‌خیزد و به زابلستان لشکر کشی می‌کند و حرمت پرورنده خویش را شکسته و خاندان زال را مورد تاخت و تاز قرار می‌دهد و صرفاً از کشتن زال، به توصیه مشاوران، چشم می‌پوشد.در این لحظه در شاهنامه آخرین نشانه‌های میترائیسم آئین باستانی ایران برای همیشه از دیده محو می‌شوند و خون‌بهای اسفندیار، حذف کامل آئین کهن در برابر زرتشت است.

استقبال صمیمانه رستم و زال از او، کسی به آئین زرتشت نمی‌گراید و این سرآغاز تقابل میترائیسم کهن و زرتشت نو است. در شاهنامه، عظمت رستم بارها ستوده شده و با شاخ و برگ فراوان به تفصیل پرداخته شده و اکنون زمان آن است که این ستایش‌ها برای نماد و پاسدار زرتشت، اسفندیار نیز انجام شود. پس می‌بینیم که تمرکز داستان‌ها بر او استوار می‌شود تا به اندازه رستم بزرگ شود و اگر هفت خوان رستم را خوانده‌ایم و می‌شناسیم، اکنون سخن از هفت خوان اسفندیار می‌شنویم. زمانی که فرایند قهرمان‌سازی برای آئین زرتشت نیز انجام شد، تقابل دو آئین به اوج می‌رسد و گشتاسپ، مبلغ زرتشت تلاش می‌کند تا آئین کهن را از صحنه حذف کند و این منجر به جنگ رستم و اسفندیار می‌شود. جنگ دو نگاهبان و پاسدار، جنگ دو نماد و در واقع جنگ دو آئین، در این جنگ نابرابر میان پهلوانی کهن‌سال و جوانی روئین‌تن که با شیر بهشت آمیخته، نتیجه از پیش پیداست؛ بنابراین سیمِرخ آین بار و در آخرین نمایی که ورود پیدا می‌کند، بار دیگر به یاری رستم می‌شتابد تا زخمی که از آئین نو خورده را انتقام جوید. این زخم، در هفت خوان اسفندیار بر پیکره آئین کهن وارد شده است. در خوان پنجم، آخرین موجودی که با اسفندیار به جنگ می‌پردازد و کشته می‌شود، سیمِرخ است که بعضی بر



یزدان عین‌القضات
کارشناسی مهندسی متالورژی ومواد ۹۴

منم بنده اهل بیت نبی

ابوالقاسم فردوسی طوسی ، سراینده این شعر و معمار کاخی که از باد و باران گزند نیافت، به صراحت و بارها از عقیده و مذهب خویش اینگونه سخن می‌راند. او در جغرافیایی زیست می‌کرد که تا یک دو صده قبل آیین مردمان به گونه‌ای دیگر بود و پس از تحولاتی، در روزگار او به صورتی دیگر درآمده لیک کاری که او همت بدان گماشته بود، میراث‌داری از گنجینه‌ای بود بسیار کهن‌تر از دو قرن سکونت. او گام در راه تثبیت اندیشه و فرهنگی گذارده بود که از هزاره‌های قبل می‌آمد و او در زمانه خود می‌بایست آن اندیشه‌ها را بازگویی کند. یکی از هنرهای فردوسی در سرایش شاهنامه سترگ این است که او به عنوان مسلمانی معتقد و دین‌مدار، روایت‌گر اندیشه و آئین مردمانی شده است که بر طریقت زرتشت به اهورا مزدا و امشاسپندان شش گانه نماز می‌بردند و قبل‌تر از ظهور او بر آیین مهرپرستی یا به تعبیر امروز ما میترائیسم بودند که در آن روحانیت و الوهیت در بازناب مظاهر طبیعی مانند خورشید و ماه ستایش می‌شود. فردوسی در بیان افسانه‌های کهن می‌بایست تمام این عقاید را با رعایت امانت نقل کند و از طرفی با آموزه‌های دین نوظهور اسلام هم تضادی نداشته باشد. به عنوان مسلمان باید داستان رستم را نقل کند که چگونه خورشید و ماه را ستایش می‌کرد و فردوسی نیز رنگی از توحید به آن می‌افزاید. همچنین از ظهور و بروز پیامبری با سه فرمان‌گفتار، کردار و پندار نیک داستان بگوید در حالی که در زمانه او زرتشتیان را مجوس می‌نامند و طرد می‌کنند.

رستم در شاهنامه و پیش از بخش‌های تاریخی آن نقشی بسیار کلیدی و محوری بازی می‌کند. او تاج‌بخش است و نه تاجدار، او کسی است که به شاه مشروعیت می‌دهد؛ مانند موبدی که در تاج‌گذاری ضمانت فرمانروایی شاه می‌شود. او فرزند کسی است که به خاطر ارتباط با موجودی که جنبه‌الوهی دارد، به دستان معروف است. به نوعی ارتباط زال با سیمِرخ، ارتباط با معنویت و روحانیت آئین میترائیسم است؛ زیرا که سیمِرخ شأنی الهه‌گونه دارد و از عالم غیب اطلاع دارد و خرق عادات و معجزاتی از او در افسانه‌ها می‌بینیم. اگر سیمِرخ را نمادی از آئین کهن

خوابیدن در محل مناقشه

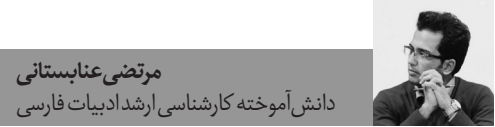
تازه روند اصلی آفرینش‌گری است. حاصل روند تر کیب در نظام تکامل‌جو، آن است که وضع موجود همواره به هم می‌خورد؛ پیوسته دیگر می‌شود؛ و از این درهم ریختن‌ها و دیگر شدن‌ها، طرزها و سبک‌ها و قالب‌ها و انواع تازه پدید می‌آیند...»
انکار یک جریان شعری و تخریب آن نیز ما را به سرمنزل مقصودی نمی‌رساند، چراکه نباید از نظر دور کرد که اگر شعر چیزی است زنده که به زبانی زنده سروده می‌شود و در عالم مردمانی زنده پا به هستی می‌گذارد، بنابراین تا زمانی زنده است که آن مردم همچنان آن فضا و عالم را زندگی کنند و نقش حس و حال و خیال خود را در آن ببینند. اما به هر حال، «در دنیای هنر –خواه ادبیات و خواه هر هنری دیگر– اصولاً منزل مقصودی در کار نیست؛ آنچه در این دنیا هست، راه است و رفتن؛ و باز، راه و رفتن...»
خواجه نصیر نیز ناظر بر این مطلب، سخنی دل‌نشین دارد: «رسوم و عادات را در کار شعر مدخلی عظیم است و باین سبب هرچه در روزگاری یا نزدیک قومی مقبول است در روزگاری دیگر و بنزدیک قومی دیگر مردود و منسوخ است. و اصل تخییل که منطقی را نظر بر آنست همیشه معتبر باشد، و اگرچه طرق استعمال بگردد.»
مهم آن است دریابیم «نابید توقع داشت که مردمان همه‌ی طبقات، در همه‌ی ادوار، و همه‌جای دنیا یک تصور ثابت و ملموس از مفهوم شعر داشته باشند. در همین سرزمین خودمان، در دوره‌های چندگانه‌ی ادب فارسی، تغییراتی که در سبک‌های شعری به وجود آمده، بهترین نشان‌دهنده‌ی این اصل است که هم خوانندگان و هم سرایندگان، در طول زمان سلیقه‌هایشان در حوزه‌ی شناخت شعر ثابت نبوده است.»

که از شعر کلاسیک به‌نیم‌ا‌و‌از‌نیم‌ا‌به‌برخی شاعران معاصر ما رسیده نمی‌بینیم و تفسیر نمی‌کنیم؟
درواقع برای فهم صحیح آنچه «شعر ساده» نامیده می‌شود، ضروری است که به شعر کلاسیک و رویکردهای زبانی شاعرانی چون خیام، سعدی و حتی دوبیتی‌سرایان محلی رجوع کنیم و ایده‌آل‌های ذهنی نیم‌ا‌یوشیج را به‌عنوان پایه‌ریز ادبیات تکامل‌جو مورد مذاقه قرار دهیم. لازم است فروغ را به‌عنوان نقطه عطفی در بازتولید شاعرانه زبان روزمره و استفاده از اوزان طبیعی بازشناسی کنیم. لازم است بدانیم که نظر گاه‌های موجود بلاغی که در کتب معانی و بیان شرح و تفصیل یافته‌اند، در مواجهه ما با شعر اصطلاحاً ساده -از کلاسیک تا اکنون– تا چه حد کارآمدند؟ لازم است بدانیم تنها میدان بلاغی شعر فارسی– از گذشته تا کنون– «احسن الشعر اذبیه» است یا وجود میدان بلاغی در سایه‌ای نیز محتمل است؟ میدانی بلاغی با داعیه و نظام زیبایی‌شناسانه‌ای متفاوت که تا هنگامی که با انتظارات مرسوم بلاغی سراغ آن برویم، از آن ناامید برمی‌گردیم.

به هر روی، همه این تغییر و تحولات و چالش‌های تئوریک را باید به فال نیک گرفت و با وسواس فکری به دنبال تبیین آن بود. نباید از کنار این مباحث گوناگون، ازجمله ساده‌نویسی– که شعر معاصر ما در سده اخیر با آن مواجه بوده به‌سادگی گذشت. استاد حق‌شناس معتقد است: «در عرصه‌ی باز ادبیات تکامل‌جو، هم اصول و مفاهیم، هم قالب‌ها و انواع و طرزها و سبک‌ها و مضامین ادبی و هم هر چیزی دیگر، همگی به شمار، متغیر و ناگزیر نامحدود و به ترکیب بی‌پایان‌اند. در فضای باز چنین ادبیاتی، دیگر تکرار تنها روند آفرینش‌گری نیست؛ بلکه ترکیب (آرایش)

کارکردهای زبانی را در شعر ساده چگونه ارزیابی می‌کنیم و شعریت این نوع نوشته‌ها را از رهگذر ابزارهای بلاغی چگونه توجیه می‌کنیم؟
به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین مسئله در «ساده‌نویسی در شعر» و سردرگم‌ماندن کلاف آن، سهل‌انگاری در استفاده و پذیرش این اصطلاح است. یک نوع تنبلی ذهنی که ما را از پاسخ به سوالات بالا و مشابه آن بی‌نیاز می‌داند و احتمالاً با این مغالطه که «نمی‌توان برای مفاهیم انتزاعی خروجی یکسان و ملموسی گرفت، پس صحبت‌های تئوریک بی‌فایده است»، مانع معرفت‌شناسی لازم می‌شود. حال آنکه وقتی نسبت به یک ساختار بلاغی ذهنیت نداریم، چگونه می‌توانیم راجع به آن به‌درستی حرف بزنیم و احتمالاً برایش مصداق مشخص کنیم؟ باید مشخص شود ما در کدام موضع ایستاده‌ایم و به متن نگاه می‌کنیم و با کدام ابزار به کنکاش آن رفته‌ایم.

«ساده‌نویسی در شعر» یک غلط مصطلح است که با نام شمس لنگرودی نیز عجین شده و اتفاقاً برخی از منتقدان تعریفشان از شاعران ساده‌نویس، مریدان و پیروان شمس لنگرودی است. حال آنکه این تلقی، صرفاً دامن‌زدن به یک اشتباه شناختی‌ست. اگر برقراری ارتباط با عامه را داعیه اشعار اصطلاحاً ساده درنظر بگیریم، مخاطب عام با برخی اشعار سعدی، خیام، فروغ، قیصر و حتی شاملو ارتباط راحت‌تری می‌گیرد یا اشعار شمس لنگرودی؟ حتی اگر ملاک متأخرین باشد، چرا از سید علی صالحی فاکتور گرفته شده است؟ باید پژوهش آماری صورت گیرد، اما پرسش این‌جاست که چرا باید با برجسته‌سازی غیر ضرور فعالیت شعری شمس لنگرودی در دهه هشتاد، او را در مقابل این شاعران قرار دهیم و احتمالاً مغلوبش کنیم؟ چرا او را در طول نوعی رویکرد شعری



مرتضی عنایستانی
دانش آموخته کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

«ساده‌نویسی در شعر» یا «شعر ساده» اصطلاحی است که کم‌وبیش در محافل ادبی شنیده می‌شود و چیستی و ارزشمندی آن محل بحث فراوان است. برخی موافقان این عنوان، «سادگی» را واژه‌ای بسیط می‌دانند که نیازی به شرح و بسط آن نیست و برای روشن‌شدن موضوع، بیش‌تر به نمونه‌های شعری اکتفاء می‌کنند و برخی مخالفان نیز آن را صرفاً یک رمانتیسم رقیق برمی‌شمارند که در برابر نظام جمال‌شناسانه قرن‌ها شعر فارسی، چیزی جز استفاده ضعیف از کلمات نیست.

توجه به واقعیات روزمره و تجربه‌های شخصی و استفاده از زبانی بی‌آلایش کلیدواژه‌گانی است که طرفداران شعر ساده از آن برای تشخیص‌بخشی به این‌نوع شعر و دفاع از آن استفاده می‌کنند و از آن‌طرف، ترجمه‌زدگی، بی‌مایگی زبانی و ساده‌انگاری در برخورد با امر خطیری چون شعر اتهاماتی‌ست که مخالفان، به طرفداران «شعر ساده» وارد می‌دانند.

اما وقتی در مورد «ساده‌نویسی در شعر» صحبت می‌کنیم و آن را می‌پذیریم، با نسبی‌بودن مفهوم سادگی چه می‌کنیم؟ در مقابل آن چه نوع جریان/جریان‌هایی متصوریم؟ چه بازه زمانی را برای آن لحاظ می‌کنیم؟ اگر شروع آن را فرضاً دهه هشتاد می‌دانیم، به روی نمونه‌های متعدد شعر کلاسیک که سهل‌و‌ممتنع‌اند یا برخی شعرهای معاصر پیشاهشتاد، چه اسمی می‌گذاریم؟ بروز و ظهور آن را دفعی می‌دانیم یا می‌توانیم در نمونه‌ها و تئوری‌های شعر فارسی ریشه‌های آن را بیابیم؟



دست‌ها حرف می‌زنند



محمدحسین سمندری مقدم
کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴

گاهی دست‌ها بهانه‌ای است برای شادی، گاهی بهانه‌ای برای غم و گاهی نشان از حسی مبهم. در هیاهو روزمرگی‌ها، شاید نشان از دوستی‌ها، شاید اندوهی در سینه‌ها و شاید روایتی از پیشه‌ها. آری صدای دست‌ها را آن لحظه که بر قلبت گذاشتی و آرزویی کردی خواهی شنید. آن لحظه که فرزندت را نوازش کردی و آن لحظه که اشک گوشه چشمت را پاک کردی. با تو حرف خواهند زد.



شمیم مصطفی زاده
دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی



محمد حسین سمندری مقدم
کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴



شهرزاد نراقی
کارشناسی علوم دامی ۹۶



بیتا قاسمی
کارشناسی مهندسی پلیمر ۹۷



محمدحسین سمندری مقدم
کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴



بیتا قاسمی
کارشناسی مهندسی پلیمر ۹۷



شادی اسلوب
ارشد مهندسی صنایع ۹۵



آنی‌تا جاویدیان
فارغ التحصیل مهندسی شهرسازی ۹۲



هدیه مسعودی
ارشد بیوتکنولوژی ۹۴



شمیم مصطفی زاده
دانش آموخته زبان و ادبیات فارسی



محمدحسین سمندری مقدم
کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴



بنفشه تیغ ساز زاده
دانشجوی دبیری زبان و ادبیات فارسی ۹۷